

بررسی های دیجیلی درباره اماکن تاریخی سامرا

محمد حسین خوشنویس*

چکیده

شهر سامرا در تاریخ کهن خود اماکن متعددی داشته که مهم ترین آنها بارگاه مقدس دو امام همام علیه السلام است که طی قرون متمادی زیارتگاه دوستداران اهل بیت علیهم السلام بوده است. درباره این شهر آثار چندی نگاشته شده است که از آن میان می توان اثر دیجیلی را ممتاز دانست. استاد به طور علمی و حتی میدانی از سامرا یاد می کند و مشاهدات خود را از حفاری های باستان شناسی بیان می دارد. او هر چند یادداشت های جهانگردان متعدد سامرا را وصف می کند، می کوشد از شنیده های معمران و آشنایان شهر تصویر دقیقی از اماکن سامرا ارائه کند. او تأکید می کند که این شهر ساخته خلفای عباسی نیست و آنان صرفاً به بازسازی آن اقدام کرده اند. در این نوشتار سامرا و اماکن تاریخی آن از نظر کاظم دیجیلی توصیف می شود.

کلیدواژه ها: دیجیلی، سامرا، آثار باستانی، عتبات، عراق.

*. محقق حوزه علمیه قم.

کاظم بن حسین بن عبدالله بن درویش الدجیلی در سال ۱۳۰۱ قمری (۱۸۸۴م) در قریه ای به نام سمیکا یا سمیکه در غرب بغداد به دنیا آمد. او قرآن را در شهر خود فراگرفت؛ سپس به دفتر ملا اسماعیل در مسجد غنائم در کرخ پیوست و در این مدت نزد پدرش به تجارت غله و پنبه مشغول شد و همچنین به مطالعه کتاب های شعر و ادبیات پرداخت. به نجف سفر کرد و در آنجا زبان عربی و درس فقه خواند و زبان انگلیسی آموخت. سپس تحصیل را رها کرد و به روزنامه نگاری مشغول شد. در سال ۱۹۲۰ میلادی در مدرسه حقوق بغداد ثبت نام کرد و در سال ۱۹۲۳ میلادی در آنجا به عنوان وکیل فارغ التحصیل شد. او به تحصیل در زبان های انگلیسی، آلمانی و روسی ادامه داد.

از سال ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۹ میلادی معلم زبان عربی در دانشکده زبان های شرقی دانشگاه لندن بود. او، در هیئت سیاستمدار و دیپلمات، به عنوان معاون اول کمیسیون سلطنتی عراق در لندن و سپس کاردار آن منصوب، و سپس در سال ۱۹۳۰ به عنوان منشی کنسولگری عراق در قاهره مشغول به کار شد و در نهایت سمت کنسول عراق در پایتخت و شهرهای محمره، دمشق، حیفا، بیت المقدس، قاهره، بمبئی، لندن، مسکو و پاریس را به عهده گرفت.

الدجیلی تألیفات بسیاری دارد که رافائل بوتی در کتاب *ادبیات مدرن ۲۹* عنوان از آنها از جمله کشتی های عراقی و همچنین نمایشنامه ای به زبان انگلیسی با عنوان *پاشای بغداد* را ذکر کرده است. برخی آثار الدجیلی عبارت است از: «السفن العراقية، الشعر القصصي الحماسي، العراق، العلم، الأدب في العراق، الوثنية في العراق، ديوان الدجيلي، رسالة في آثار سامراء الباقية، رسالة في تراجم بعض علماء العراق، رحلة الفرات، نهر فسقس، المدائن أو طاق كسرى وطوب أبوخزّامه».

الدجیلی زیر نظر استاد محمود شکری آلوسی، استاد آناتاس الکرملی و سپس استاد جمیل صدقی الزهاوی تحصیل کرد. او همچنین با همراهی استاد الکرملی یک مجله

عربی را منتشر می‌کرد.

الدجیلی دروین درگذشت و پیکرش در نجف اشرف به خاک سپرده شد.

هدف از نگارش این مقاله شناخت هرچه بیشتر سامرا در پرتو کاوش استاد الدجیلی و تفحص در آثار مختلف اوست. استاد الدجیلی از سامرا بازدید میدانی کرد و مشاهدات خود را از حفاری‌های باستان‌شناسی ثبت کرد. او در یادداشت‌هایش متکی به کتاب سامرا نوشته یک دکتر آلمانی تبار است که در سال ۱۹۰۷ میلادی در برلین به چاپ رسیده است. مؤلف از مشاهدات و شنیده‌های معمران نیز استفاده می‌کرده است. آنچه به جذابیت این مقاله می‌افزاید اطلاعات مهم تاریخی درباره شهر سامرا و حرم مطهر عسکرین و سرداب مقدس است.

سامرا

سامرا از شهرهای بسیار قدیمی در عرصه تمدن بشری است که چند قرن پیش از ظهور اسلام در دوره ساسانیان و به دست شاپور ذوالاکتاف ساخته شد (خلیلی، ۱۴۲۳ق، ج ۹، ص ۱۹) و پس از آنکه به قله تمدن رسید، سیر نزولی پیدا کرد و به سمت فراموشی می‌رفت تا اینکه به دوره معتصم عباسی رسید. معتصم اقدام به بازسازی این شهر کرد و در سال ۲۲۱ قمری (۸۳۶ م) تاج و تخت خویش را به آن منطقه کوچ داد و خلفای عباسی نیز پس از او نیز هریک به ساخت کاخ‌ها و ابنیه بلند مرتبه اقدام کردند تا اینکه سامرا به سوگلی شهرهای عراق بدل شد. تا سال ۲۵۶ قمری هشت خلیفه عباسی - یعنی معتصم، متوکل، مستعین، مهتدی، واثق، منتصر، معز و معتمد - در این شهر خلافت کردند. در این سال المعتمد علی‌الله عباسی به بغداد بازگشت و آنجا را پایتخت خلافت قرار داد. سامرا در سال ۲۲۷ قمری - که معتصم مُرد - به قدری آباد بود که در شکوه و جلال کاخ‌ها و زیبایی ابنیه با بغداد رقابت می‌کرد و به مرور مقصد مسافران دور و نزدیک شد و گردشگران به سمت آن کشیده شدند. از گذشته‌های دور - یعنی پیش از ظهور اسلام عزیز - تعدادی

صومعه (کلمه ای حبشی و به معنای محل زندگی و درس و تعلیم راهبان مسیحی) مثل «فَلَايَةُ الْعُمُر» در نزدیکی این شهر قرار داشت. «فُلَيْه» یا «فَلَايَه» به معنای زاویه زاهد یا ناسک وارد زبان سریانی (قلیتا)، و سپس معرب شده است. کلمه «عُمُر» (جمع: اعمار) نیز به معنای صومعه است. کلمه «يَعْمُرُ» را معادل «يَعْبُدُ» دانسته اند؛ مثل «عُمُرْ نَصْر» که از جمله تفرجگاه های آل منذر در حیره محسوب می شد. همچنین دیر «مارسرجیس» و «عذارى» و «سوس». «دیر» و «بیعه» از ریشه سریانی اند که معرب شده و به معنای صومعه است.

روایات مختلفی درباره نام این شهر در لفظ و معنا وجود دارد؛ ولی هیچ یک، مگر «سامراء»، درست نیست. برخی نیز روایت درست را «سُرْمَن رَأ» یا «سُرْمَن رَأها» یا «سام راه» دانسته اند. ابن بطوطه این نام را برگرفته از «سام راه» یعنی «راه شام» نقل کرده است (ابن بطوطه، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۷۸). ریشه هایی مثل «ساء مره» به معنای «محل حساب» است؛ چون سامرا در عصر ساسانی زیر سلطه ایران بود و مردم آن ناچار به پرداخت مالیات به پادشاهان ایرانی بودند (یاقوت حموی، ۱۹۹۵م، ج ۳، ص ۱۷۳) و مثل «سامره» و «سراء» و «سرور من رآه» و «ساء من رآه»؛ یعنی بیننده اش ناراحت می شود. تنها ساخته و پرداخته ذهن بوده یا توجیهاتی است که برخی با آن ذهن خود را - که دوست دارد از سر و نهان همه چیز سر در بیاورد - ارضا می کنند؛ در حالی که اگر کمی فکر کرده بودند، خودشان به دوری این توجیهات از حقیقت اذعان می کردند؛ چون نام این شهر مانند خودش بسیار قدیمی است؛ تا جایی که شاید بابلی ها یا آشوری ها یا کلدانی ها یا دیگران در گذشته های بسیار دور این منطقه را بدین نام خوانده باشند. پس چطور می توان در زبان عربی به دنبال ریشه یا معنایی برای آن بود؟! چون این نام را مورخ رومی امیانوس مارسلینوس (۳۲۰ - ۳۹۰م) او در روزگار کنستانتینوس دوم یک سرباز رومی بود که روزگاری در ایران خدمت کرده بود. از نجیب زادگان بود و در جوانی به ارتش پیوست و به نصیبین در میان رودان فرستاده شد تا تحت فرماندهی اورسینیوس خدمت کند. در بازگشت به ایتالیا امپراتور را در لشکرکشی بر سیلوانوس فرانک همراهی کرد. او دو بار دیگر با اورسینیوس به مشرق زمین آمد و سرانجام زمانی که شاپور دوم بردیار بکر چیره شد

جان خود را برداشت و گریخت. هنگامی که اورسینیوس جایگاهش را پیش کنستانتینوس از دست داد امیانوس نیز موقعیت پیشین را نداشت. با آغاز امپراتوری ژولین مرتد یولیانیوس او جایگاه پیشین خود را به دست آورد و به همراه امپراتور در لشکرکشی ضد آلمان ها و ایرانیان رهسپار شد. پس از مرگ یولیانیوس، او در عقب نشینی ژوین از انطاکیه نقش داشت. در سال ۳۷۱ میلادی شاهد توطئه تئودوروس بود. سرانجام در رم ساکن شد و نزدیک پنجاه سالگی دست به نگارش تاریخ روم از رخداد های سال ۹۶ میلادی زد. ادوارد گیبون، امیانوس را راهنمایی دقیق و امین خوانده است.

زوسیموس مورخ یونانی تبار (۴۹۰ - ۵۱۰ م) و اهل بیزانس بود که در دوره آناستاسیوس یکم در کنستانتینوپل زندگی می کرد. او کتابی شش جلدی به نام تاریخ جدید نگاشت که تاریخ امپراتوری روم از آگوستوس در سال ۲۷ پیش از میلاد تا پایان سال ۴۱۰ میلادی - درست پیش از هجوم آلاریک یکم پادشاه ویزیگوت ها به روم - را در بر می گیرد. هدف زوسیموس از نگارش تاریخ جدید بررسی رویدادها و دلایل سقوط امپراتوری روم است. کتابخانه فوتیوس مهم ترین منبع شناخت زوسیموس و اثراوست؛ هرچند تاریخ تولد و مرگ زوسیموس نامشخص است و اطلاعات بسیاری از چگونگی زندگی وی برجای نمانده است. با توجه به محتوای کتاب زوسیموس می توان نتیجه گرفت که او کتابش را حدود سال های ۴۹۸ تا ۵۱۸ نوشته است. او از خانواده ای با موقعیت مالی و اجتماعی بالا، و احتمالاً اهل آشکلون و غزه در فلسطین اشغالی بوده است. سبک نگارش زوسیموس مختصر، روشن و گویاست و تنها منبع غیر مسیحی در زمینه خود، است. زوسیموس شاید به تقلید از پولی بیوس درباره رویدادهای مرتبط با تاریخ ایرانی ها، یونانیان و مقدونیان نیز مطالبی آورده است. این کاملاً روشن است که فوتیوس و اوآگریوس اسکولاستیکوس چیزی بیش از آنچه امروزه از آثار زوسیموس باقی مانده است در اختیار نداشتند. اثر او یکی از آثار مهم درباره تاریخ رومیان در سده چهارم است، هرچند توضیحات شخصی او درباره دوران متقدم نیز اهمیت دارد. اثر وی واجد انتقادهای معقول است و نگاه تیز

نویسنده را نشان می دهد. زوسیموس مسیحی نبود و خدایان رومی را می پرستید و به تأثیر ستاره ها در زندگی انسان ها و طالع بینی آنها معتقد بود؛ به همین دلیل گرایش او در شیوه تاریخ نگاری اش نیز تأثیر داشت؛ برای نمونه وی دست کشیدن رومیان از پرستش خدایان باستانی روم را دلیل اصلی سقوط و زوال تدریجی امپراتوری روم می دانست. وی کتاب تاریخ جدید را تألیف، و آن را به شکل «سوما» روایت کرده است. محققان معتقدند که این کلمه در اصل «سومرا» بوده و از آخر آن دو حرف افتاده است. در کتاب های سریانی نیز با شین، یعنی «شومرا» آمده است. همچنین ابن عبری در اصل آن را سامره دانسته است (ابن عبری، بی تا، ص ۵۱۶)؛ ولی این نظر درست نیست؛ چون سامره شهری در فلسطین است، نه عراق. پس این مجانست و شباهت لفظی غریب است و از ابن عبری - که خود عراقی است - بعید است و ممکن است ناشی از اشتباه نسخه نویسان باشد. کلمه «سامراء» عربی خالص نیست، هرچند بسیاری از مورخین و اهل لغت معتقد به عربیت آن هستند. این کلمه به نظر ما از زبان سامی اصیل قدیمی است و اختلاف معنایش با اختلاف تقدیر لفظ تحقق پیدا می کند پس وقتی اصلش «شامریا» باشد معنای آن «محروس» می شود و اگر اصلش «شامورا» باشد، معنای آن «حراست» است؛ یعنی خانه حفظ شده به حذف مضاف و ابقای مضاف الیه که چنین رخدادی در همه لغات سامیه فراوان است. همچنین ریشه «سُرْمَن رَآی» یا «سَاء مَن رَآی» پذیرفتنی نیست و هیچ یک از مستشرقان این نظر را نپذیرفته اند. نویسنده مقاله «سامراء فی معلمة الاسلام» معتقد است این کلمه در اصل ایرانی است؛ ولی ظاهراً او هیچ اطلاعی از زبان فارسی یا عربی یا آرامی یا عبری نداشته است که این حرف رازده است. پس نمی توان به مطلب این مقاله اعتماد کرد؛ چون از نظر تحقیقی ناقص محسوب می شود و قابل استناد نیست.

کاوش باستان شناسانه در سامرا

از اوایل سال ۱۹۱۱ میلادی یک گروه آسمانی تصمیم به حفاری و کندوکاو در آثار باستانی در سامرا گرفتند. در این میان امتیاز حفاری به گردشگر برلینی تبار معروف،

استاد فردیک ساره (۲۲ ژوئن ۱۸۶۵ - ۳۱ می ۱۹۴۵ م)، خاورشناس و باستان‌شناس و مورخ هنراهل آلمان، تعلق گرفت. او در طول عمر خود مجموعه تأثیرگذاری از هنراسلامی را گرد آورد. او کاوش‌های باستان‌شناسی خود را از مناطق آناتولی آغاز کرد و آنجا ضمن گردآوری محتوای سنگ‌نبشته‌ها درباره معماری بناها پژوهش‌های مختلفی انجام داد. وی در سال ۱۹۰۵ میلادی به همراه ارنست هرتسفلد در منطقه سامرا به حفاری مشغول شد. آن دو سپس یافته‌های خود را در کتابی با عنوان سیاحت باستان‌شناسانه در منطقه دجله و فرات به چاپ رساندند. ساره همچنین با سفر به سرزمین‌های فارس، ترک، روم و عراق شخصیت نام‌آشنای مردم شرق و غرب شد و در مسیر خود دست‌یاری به طرف باستان‌شناس مجرب، دکتر ارنست هرتسفلد، از استادان دانشگاه برلین، دراز کرد. ارنست امیل هرتسفلد (۲۳ ژوئیه ۱۸۷۹ - ۲۰ ژانویه ۱۹۴۸ م) باستان‌شناس، ایران‌شناس آلمانی و از متخصصان امور شرق و خط‌شناس و متخصص خطوط باستانی در آلمان بود که در خانواده‌ای یهودی به دنیا آمد. پدرش پزشک ارتش ژوزف هرتسفلد و مادرش مارگارته روزنتال بود. هرتسفلد، پس از پایان دوره دبیرستان در برلین، نخست به تحصیل در رشته معماری در دانشگاه فنی برلین پرداخت و در سال ۱۹۰۳ میلادی فارغ‌التحصیل شد. پس از آن به فراگرفتن تاریخ آشوری‌ها و تاریخ هنر در دانشگاه‌های مونیخ و برلین روی آورد. هرتسفلد در سال ۱۹۰۷ میلادی پایان‌نامه دکترای خویش را درباره پاسارگاد به استادان خویش تقدیم کرد که همان سال به صورت کتاب چاپ و منتشر شد. او ابتدا به عنوان استادیار جغرافیای تاریخی در همان دانشگاه به تدریس پرداخت و کنار آن ضمن خدمت در موزه دولتی پروس به مطالعه در جغرافیای تاریخی مشرق‌زمین، به ویژه ایران و عراق، مشغول شد. وی از سال ۱۹۰۳ میلادی در آسیا و نیز طی جنگ‌های اول و دوم جهانی به کاوش‌های باستان‌شناسی در ایران، میان رودان و سوریه مشغول بود و با هیئت اعزامی به نینوا برای تحقیقات باستان‌شناسی و تاریخی اعزام شد. مردم بغداد مخصوصاً کسانی که مستقیم با او مواجهه داشتند، دکتر هرتسفلد را به خوبی می‌شناختند و به وسعت دانش

و شناخت او از مسائل مشرق زمین و آثار باستانی آن، و به ویژه اطلاعات وسیع وی از مسلمانان و سابقه تمدنی آنها، آگاه بودند. سامرا شهری دارای ارج و قرب فراوان است؛ چون در حصار دیوارهای بلند آن مرقد دو امام بزرگ شیعه و همچنین سرداب موسوم به «سرداب غیبت» است که در نگاه شیعیان جایگاهی محترم و مقدس دارد؛ به طوری که اگر این سه مکان مقدس نبود، این شهر نیز ارج و قربی نداشت. مرقد مطهر امامین عسکریین علیهما السلام در حقیقت خانه آن دو امام بزرگوار بوده و از آنجا که سامرا، مانند دیگر مناطق مرکزی و جنوبی عراق، هوایی گرم و خشک دارد، ساکنان این شهر برای فرار از گرمای طاقتفرسا در طول روز به سرداب پناه می‌برند. ظاهراً خانه آن دو امام بزرگوار و سرداب این خانه نیز از این امر مستثنا نبود و بعید نیست به همین منظور ساخته شده باشد. صدالبته سبب تقدس آن و اصرار شیعیان به زیارتش این است که در سال‌های متمادی محل حضور ائمه علیهم السلام و محل تهجد و عبادت و ذکر و نفس پاک و قدسی ایشان بوده است و بدون شک یکی از اماکنی است که در مظان استجاب دعاست. هیچ‌یک از علمای شیعه معتقد نیستند که سرداب غیبت را از این جهت سرداب غیبت می‌نامند که محل غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه است.

موقعیت جغرافیایی سامرا

سامرا در دشتی واقع شده است که سازه‌های مخروبه و ویرانی در آن همچون امواج بلند دریاست. این ویرانی‌ها همگی از بقایای آن آبادانی در دوره‌های درخشان اولیه است که در طول ساحل دجله در دو طرف و به طول مسافت تقریبی سی، و به عرض دو کیلومتر امتداد پیدا کرده است. افزون بر این ویرانه‌های کاخ‌هایی که در دوره‌های متمادی ساخته شده در طرف ساحل شرقی دجله خودنمایی می‌کند. از اوایل قرن بیستم میلادی اهل علم و تحقیق از مورخ و کاوشگر - که پیش‌آهنگ آنها دکتر هرتسفلد سات - به این منطقه آمدند و غیر از چند منطقه تنها ویرانی دیدند. بنابراین زیرانبوه خرابه‌ها چیز در خور مطالعه‌ای نیست؛ به طوری که چهره قدیمی شهر کامل پوشانده شده است و تصور

می‌کنی مانند امواج دریا روی هم می‌غلتنند و ناگهان به صخره‌ای برمی‌خورند و همان جا متوقف می‌شوند؛ نه ادامه مسیر می‌دهند و نه فرومی‌ریزند. سامرا آثار باستانی در خور توجهی دارد و چرا چنین نباشد، در حالی که در گذشته‌های دور محل آمد و شد خلفای عباسی پس از هارون الرشید و نزدیک به نیم قرن پایتخت آنها (طی سال‌های ۲۲۱ تا ۲۶۲ قمری مقارن با ۸۳۶ تا ۸۷۶ میلادی) بوده است. به حقیقت می‌توان بدون مبالغه این شهر را «سرّ عالم تمدن» در آن دوره‌ها دانست. گنج‌ها و ثروت‌هایی در این سرزمین متراکم شده که شمارش آن ممکن نیست. سامرا تداعی‌کننده داستان‌های هزار و یک شب است که به گمان مردم توهماتی است که واقعیت خارجی ندارد. سامرا شهر ناشناخته‌ای نیست؛ چون مورخان معاصر عرب، مثل طبری و بلاذری و یعقوبی، آن را ریشه دار و معروف دانسته‌اند. همچنین یعقوبی فصلی ارزشمند و مفید تحت عنوان کتاب *البلدان* به راهنمای مسافر اختصاص داده است.

بازسازی سامرا

علل و اسبابی که معتصم عباسی را به بازسازی سامرا واداشت هم سیاسی و هم دینی بود؛ چون او تمام‌قد به پشتیبانی از معتزله پرداخته بود؛ تا جایی که مسلمانان مثل سابق به حمایت از او برنخاستند. افزون بر این معتصم اولین کسی بود که سپاهی هفتاد هزار نفره از ترکان موالی تشکیل داد. او آنها را از بازار تُرک و چین خریداری کرده بود؛ آن هم پس از آنکه برادرش مأمون را پس از خود مسلط بر عریکه عباسی‌ها کرد. حضور چنین لشکری در شهر خالی از خطر نبود و نمی‌توانست از تنش میان افراد سپاه و اهالی شهر دور بماند؛ به همین دلیل درگیری‌ها بالا گرفت؛ تا جایی که جوی خون میان این دو دسته به راه افتاد. بغداد در آن روزها از مرقد مطهر کاظمین علیه السلام تا مقبره شیخ معروف کرخی ادامه داشت. معروف کرخی از بزرگان صوفیه در قرن دوم بود که بسیاری از فرقه‌های تصوف (مانند نعمت‌اللهیه و ذهبیه) وی را سرسلسله خود معرفی می‌کنند و خود را متعلق به سلسله معروف کرخی مشهور به «سلسله السلاسل» می‌دانند. بنا بر مشهور، معروف کرخی در سال

۲۰۰ قمری درگذشت (قشیری، ۱۳۷۹ ش، ص ۲۹). وقتی خلیفه دید که در بغداد سلامت و امنیت وجود ندارد تصمیم گرفت در موقعیت جغرافیایی کنونی سامرا یک شهرک بسازد. در سیراین تمدن نزدیک بود دولت عباسی برچیده شود؛ یعنی در دوره خلفای عباسی هشت‌گانه و پس از گذشت چهل سال، همین موالیان منکرات فراوانی مرتکب شدند که در کتاب‌های تاریخی ثبت و ضبط شده است. موالیان کار را به جایی رساندند که به رتبه امیرالامرای رسیدند. این منصب برای باسط الیدی است که هرآنچه بخواهد می‌تواند دستور دهد؛ تا جایی که معتمد عباسی به اجبار به بغداد بازگشت و پاسی از عمرش را در قصری که برای او به منزله زندانی از طلا و نقره بود سپری کرد. در پی این اتفاقات ساکنان سامرا گروه‌گروه اقدام به ترک این دیار کردند و به سمت سرزمین سرسبز و خرم بغداد حرکت کردند و چیزی نگذشت که سامرا با همان سرعتی که پا به عرصه وجود گذاشت، به سمت نابودی رفت.

کسانی از نویسندگان عرب پس از این دوره به این منطقه آمدند؛ مانند ابوالقاسم محمد بن علی بن حوقل معروف به ابن حوقل، جغرافیدان عرب سده چهارم قمری، که در شهرنصیبین به دنیا آمد، ولی تاریخ ولادتش معلوم نیست. عده‌ای حدس می‌زنند که ولادت وی باید سال‌ها پیش از ۳۲۰ قمری بوده باشد. تاریخ مرگ او نیز در مآخذ موجود نیامده؛ اما احتمالاً پس از سال ۳۶۷ قمری بوده است. او برای نوشتن کتب خود بر پایه مشاهداتش عزم سفر کرد و از شمال آفریقا به اسپانیا، و پس از مرزهای جنوبی صحرا به مصر و مناطق شمالی قلمرو مسلمانان و آذربایجان و ارمنستان رفت. او مسیر خود را به طرف عربستان، عراق، خوزستان و فارس ادامه داد و در سال ۳۵۸ قمری به خوارزم و ماوراءالنهر رسید. درباره چگونگی ادامه مسیروی اطلاعی در دست نیست. ابن حوقل را تنها جغرافیدان مسلمان دانسته‌اند که از آثارش طرحی روشن ارائه کرده است. همچنین ابن جبیر، یاقوت حموی و ابن بطوطه سامرا را توصیف نکرده‌اند، مگر به نحوی که دل را کباب، و سنگ را آب می‌کند؛ چون آنها از شهری که روزی از زیباترین، عجیب‌ترین،

بدیع‌ترین و مستحکم‌ترین شهرهای عراق و شاید جهان با سازه‌هایی بی‌مانند از نظر مهندسی بود، چیزی جزویرانی ندیدند. ابن جبیر (۱ سپتامبر ۱۱۴۵ - ۲۹ نوامبر ۱۲۱۷م) جغرافیدان، جهانگرد و شاعر اهل اندلس بود. سفرنامه او مراحل سفرش از اندلس به مکه به قصد حج (بین سال‌های ۱۱۸۳ تا ۱۱۸۵م) را شرح می‌دهد. اهمیت این سفرنامه به دلیل وقوع آن پیش از جنگ‌های صلیبی سوم و هم‌زمانی او با صلاح‌الدین ایوبی است. شهاب‌الدین ابوعبدالله یاقوت بن عبدالله حموی (۵۷۴ - ۶۲۶ق) جغرافیدان و تاریخ‌نویس عرب زبان یونانی‌تبار است که از او کتاب‌هایی در ادبیات و شرح حال نویسی و تاریخ به جای مانده است. ابوعبدالله محمد بن عبدالله بن محمد بن ابراهیم لَوّاتی طَنْجی (۱۷ رجب ۷۰۳ - ۷۷۰ق) معروف به ابن بَطَّوطه از نامدارترین جهانگردان مسلمان بود که در طنجه متولد، و در سال ۷۲۵ قمری به سوی مکه رهسپار شد و مصر، شام، فلسطین، حجاز، عراق، ایران، یمن، بحرین، ترکستان، بین‌النهرین و بخشی از هند و چین، جاوه، شرق اروپا و شرق آفریقا را پیمود و سرانجام به مغرب (مراکش) برگشت. سفر او ۲۷ سال به درازا کشید. وی در نهایت در مراکش به سال ۷۷۹ق - ۱۳۷۷ میلادی درگذشت. ابن بَطَّوطه کمابیش هم‌عصر مارکوپولو بود؛ اما بیش از سه برابر مارکوپولورا پیمود (یعنی مسیری به طول ۱۲۰ هزار کیلومتر) راه پیمود.

سامرانه با جنگ و سوختن یا اشغال و تجاوز یا سیل و زلزله و بیماری عمومی و شیوع مرگ‌ومیر، بلکه با مهاجرت پیوسته ساکنان از آن به سمت نابودی رفت. دیگر هیچ کاوشگری به گنج‌هایی که در کتاب هزار و یک شب آمده بود فکر نمی‌کرد؛ چون ساکنان سامرا هنگام کوچ به بغداد آنها را و همچنین هرآنچه می‌توانستند و قابل حمل بود و نفعی به حالشان داشت - حتی چوب بست سقف‌ها و طناب‌ها و در و پنجره را - برده بودند.

از آنجا که کاوشگران اهل جست‌وجو و تحقیق‌اند، به دنبال زیرخاکی، دفینه‌ها، آویزهای گرانبها و معادن و فلزات ارزشمند نیستند، بلکه تمام هم و غمشان روشنگری برای افکار عمومی درباره دوره‌های گذشته است. در این میان عراق عرب از جمله کشورهایی است

که سزاوار است دانشمندان به آن مباحثات، و به زمینش افتخار کنند؛ چون از هر دوره‌ای از دوره‌های گذشته‌اش اثر یا آثاری باقی مانده است؛ با این حال انگشت شمارند افرادی که جایگاه و ارزش والای این سرزمین را بشناسند و حق آن را ادا کنند. در حال کاوشگران دوره کنونی در عراق برای اولین بار به طور عملیاتی در سامرا مشغول به کار شدند و به جست‌وجوی آثار پیشینیان در منطقه بین‌النهرین، یعنی منطقه میان دجله و فرات، پرداختند. این امر پس از هفتاد سال پیش در ژم و یونان آغاز شد. کاوش‌ها در سامرا می‌توانست به پیدا شدن آثار اسلامی مفقود در این سرزمین کمک کند و به همین سبب بسیار ارزشمند و مثال‌زدنی است؛ چون دکتر هرتسفلد راه میانبری برای تحقق بخشیدن به آنچه به امنیت این منطقه کمک می‌کند برگزیده است. افزون بر اینکه جست‌وجو و جواز تمدن اسلام راه پُرفرازونشیبی را از بیست سال پیش در غرب آغاز کرده است؛ به ویژه پس از آنچه دانشمندان هوشمند و نجیب‌الثبت و ضبط کردند؛ به طوری که حتی عباری روی آن ننشیند. افرادی مانند تئودور نلدکه (۲ مارس ۱۸۳۶ - ۲۵ دسامبر ۱۹۳۰) یکی از برجسته‌ترین خاورشناسان آلمانی، قرآن‌پژوه و نویسنده کتاب‌های تاریخ قرآن، زندگانی محمد [ﷺ]، حماسه ملی ایران (درباره شاهنامه فردوسی)، اساس زبان‌شناسی ایران از طبقه اول در تحقیق و بررسی محسوب می‌شوند. نلدکه در زبان عربی، سریانی، عبری و آرامی تخصص، و با زبان فارسی نیز آشنایی خوبی داشت. او و تنی چند از مستشرقان هلندی مانند میخائیل یان دخویه. این مستشرق هلندی (۱۳ اوت ۱۸۳۶ - ۱۷ می ۱۹۰۹)، که زاده فریسلاند بود، در آغاز به آموختن زبان‌های مشرق‌زمین پرداخت و بر زبان عربی تسلط داشت. در ۱۸۶۰ میلادی از دانشگاه لیدن درجه دکتری گرفت. آن‌گاه یک سال را به آموزش در دانشگاه آکسفورد گذراند و به تصحیح نزهة الألفاق ادریسی پرداخت. در ۱۸۸۳ میلادی استاد زبان عربی دانشگاه لیدن شد و در ۱۹۰۶ م از این سمت بازنشسته شد و در لیدن هم درگذشت. او سرپرست ویراستاران جلد‌های یک تا سه دایرة‌المعارف اسلام و از جمله نویسندگان جلد نهم دانشنامه بریتانیکا و عضو انستیتودو فرانس بود و نشان شایستگی آلمان و همچنین دکترای افتخاری دانشگاه کمبریج

را گرفت. ترجمه آثاری همچون مسالک الممالک اصطخری، صورة الارض ابن حوقل، دیوان مسلم بن ولید، احسن التقاسیم مقدسی، البلدان ابن فقیه همدانی، المسالک و الممالک ابن خردادبه، اعلاق النفیسه ابن رسته، البلدان یعقوبی، التنبیه و الاشراف مسعودی، و تذکره ابن قطیبه و سفرنامه ابن جبیر نیز از دخویه به جای مانده است. کریستین اسنوگ هورخرونیه استاد شریعت اسلامی در دانشگاه لیدن هلند و مشاور حقوق اسلامی بود. وی زبان یونانی آموخت و سپس وارد دانشگاه لیدن در رشته الهیات شد. پس از فارغ التحصیلی به زبان شناسی زبان سامی پرداخت و موضوع رساله دکتری خود را موسم حج در مکه قرار داد. متأسفانه او تصویر درستی از اسلام ارائه نکرد و با کج فهمی در پایان رساله خود چنین نتیجه گرفت که حج مسلمانان ادامه همان سنت بت پرستی جاهلیت است. او در سال ۱۸۸۱ میلادی در لیدن به عنوان استاد علوم اسلامی در مرکز تربیت کارمندان در هند هلند (اندونزی) منصوب شد و پس از سفرهایی به مشرق زمین، به ویژه عربستان، مجدداً جهت تدریس در دانشگاه و نیز مرکزی، مشابه مرکز آموزش کارمندان در دلفت، مشغول به کار شد. از سال ۱۸۸۹ میلادی با تصدی سمت مشاور حقوق اسلامی در جاوه و مستشار زبان های شرقی و شریعت اسلامی در خدمت اداره مستعمرات هلند درآمد و طی مدت اقامت خویش به تحقیق درباره زبان های رایج در اندونزی پرداخت و در نتیجه به زبان مالایی و عربی تسلط پیدا کرد. او در سال ۱۹۳۶ میلادی در شهر لیدن درگذشت. خانه وی هم اکنون کنار مؤسسه مطالعات اسلامی در جهان نوقرار دارد. بهترین شهر و از زندگی معاصر دو کتاب اوست که بخش های مختلف رساله دکتری او هستند. «مردم اتیه» و کشور جاپور و مردمان آن» سخنرانی های او در آمریکا در سال های ۱۹۱۴-۱۹۱۵ میلادی بود که شاگردش، ونسینک، در کتابی تحت عنوان نوشته های پراکنده هورخرونیه منتشر ساخت.

از جمله چیزهایی که همچنین در گستره چارچوب علوم عربی کمک می کند دیوان الرقم العربی نوشته دکتر ماکس ون براوم و تاریخ اسلام نوشته شاهزاده لئون کاتتانی (۱۲ سپتامبر ۱۸۶۹-۲۵ دسامبر ۱۹۳۵ م) شاهزاده، سیاستمدار و تاریخ پژوه ایتالیایی، از

بنیانگذاران سنت پژوهشی شرق شناسی در حوزه مطالعاتی تاریخ اسلام، است. کائتانی با روشی انتقادی به مطالعه منابع تاریخی اسلامی پرداخت. وی در رم در خانواده‌ای برجسته متولد شد. از ۱۹۰۹-۱۹۱۳ میلادی در پارلمان ایتالیا عضویت داشت و در ۱۹۲۱ میلادی به کانادا مهاجرت کرد و در همان جا نیز درگذشت.

کتاب *الموسوعات الاسلامیة* تحت اشراف استاد هوتسما در لندن و با نظارت گروه‌های علمی دولت‌های اروپایی نوشته شد. مارتین تئودور هوتسما (۱۵ ژانویه ۱۸۵۱-۹ فوریه ۱۹۴۳ م) خاورشناس هلندی و عضو آکادمی سلطنتی علوم و هنر در هلند بود. او بیش از هر چیز به سبب مسئولیت ویراستاری نخستین دانشنامه پژوهشی استاندارد در زمینه تاریخ اسلام با عنوان *دانشنامه اسلام شناخته شده* است. نخستین نسخه این دانشنامه در خلال سال‌های ۱۹۱۳-۱۹۳۸ میلادی به چاپ رسید. او عربی، فارسی و ترکی می‌دانست. در این کتاب، که به دریایی عمیق شبیه است، تمام مسائل مربوط به اسلام و مسلمین - پیدا می‌شود، از اندلس گرفته تا چین - حتی کلماتی که مسلمانان عادتاً به کار می‌برند یا آن را با ذوق و سلیقه شان ایجاد می‌کنند یا آنچه مرتبط به تمدن اسلامی است جمع‌آوری شده است. اما در سرزمین عثمانی کسی یا کسانی را نمی‌بینیم که به این پروژه با این فایده فراوان اهمیت بدهند یا تا حد توان آن را تقویت کنند، مگر دکتر خلیل اوهم بیگ. دکتر ساره از مدت‌ها پیش به بررسی و ثبت تاریخ سازه‌های دوره اسلامی پرداخته و سفرهای بسیاری به اقصا نقاط جهان کرده است تا ضمن این سفرها به آرزوی دیرینه خویش در تمام این مدت به بهترین نحو جامه عمل بپوشاند؛ به همین سبب مجموعه‌ای از درّ و گوهرهایی در این باره جمع‌آوری کرده است که امروزه در این موضوع منحصر به فرد است که هیچ چیزی، هر قدر نفیس و ارزشمند، به گرد پایش نمی‌رسد. مسئله سازه‌های دوره اسلامی از قرن سوم هجری قمری تا الآن مجهول و مغفول مانده است؛ به همین که نتایج کاوش‌ها و حفاری‌های باستان‌شناسی در نهایت اهمیت و ارزش علمی قرار دارد.

جامع ملویه

اولین سازه‌ای که در سامرا بررسی شد مناره معروف و مدور جامع اعظم بود که به دستور متوکل ساخته شد. این بنا ساختمان غریبی دارد و امروزه از آن به «ملویه» یاد می‌شود و صحن و حیاط آن نیز کامل ساخته شده است. بنای داخلی وضوح بیشتری دارد و ستون‌های مرمری به زیبایی جلوه کرده و نقش‌ونگار داخلی و حکاکی شده و تصاویر روی سنگ و موزائیک زینت بخش این فضا است.

با تحقیقات دکتر هرتسفلد درباره برخی خانه‌های اطراف سامرا روشن شد که این شهر دقیقاً روبه روی شهر قدیمی مدفون در مشرق است. او در این کاوش‌ها اتاق‌ها و حجره‌هایی پیدا کرد که دیوارهایشان آراسته و مزین بود و با گچ‌کاری‌های برجسته در نهایت زیبایی و شکوه قرار داشت و همگی به بهترین شکل سالم مانده بود؛ توگویی سازنده‌هایش کمی پیش از آمدن گروه تحقیق و تجسس آنجا را ترک کرده بودند؛ سازه‌هایی که توصیفش را کمتر گوشی شنیده و ماندش را کمتر چشمی دیده است.

دکتر هرتسفلد به جست‌وجوی مختصری در قصر واقع در شرق دجله معروف به «قصر عاشق» پرداخت. او معتقد بود که این بررسی‌ها می‌بایست ادامه پیدا کند. بنابراین هم‌اکنون فعالیت‌های حفاری در سطح وسیعی از زمین، در حال پیگیری است که دو و نیم کیلومتر مربع است، در حال پیگیری است. این کاخ بزرگ، واقع در جنوب سامرا که به «منقور» معروف است، سال‌های گذشته به نام «بلکوارا» شناخته می‌شد و به دست معزز فرزند متوکل، پیش از رسیدن به خلافت، ساخته شد.

تحلیل و بررسی

الدجیلی برای این باور است که امروزه کسی منکر فواید فراوان کاوش‌های باستان‌شناسی نیست؛ به ویژه دوستداران تاریخ و علاقه‌مندان به این آب و خاک و زنده‌کننده میراث اسلاف ما که به حق سزاوارند جوانان امروز به آنها افتخار کنند و در تشابه به آنها بکوشند و به آنها ملحق شوند و از کف رفته‌ها را باز پس بگیرند و مواظب باشند زین پس چیزی از آنها

به سرقت نبرند و امکاناتی همچون ثروت و رشد و نمو را از ایشان سلب نکنند.

الدجیلی می‌گوید: باید اظهار تأسف کنیم که آثار باستانی در معرض تلف است و ظاهراً برای نگهداری آنها راهی جز انتقال به خارج نیست. متصدیان امر تجارت با این آثار از دقیق‌ترین و ظریف‌ترین و بهترین وسایل برای دست یافتن به اهدافشان استفاده می‌کنند؛ یعنی فروشندگان به راحتی با مشتری‌های این اشیای قیمتی ارتباط برقرار می‌کنند، بدون اینکه تحت تعقیب و پیگرد این عمل ضد قانونی قرار گیرند؛ زیرا این تاجران به گونه‌ای عمل می‌کنند که هم به خواسته‌شان می‌رسند و هم از هول وقوع در مهلکه و دستگیری نجات می‌یابند و هم به عده‌ای از کسانی هم که توقف این تجارت به نفعشان نیست کمک می‌کنند. با دقت در آنچه فروخته، و در بازارهای پاریس خریده می‌شود درمی‌یابیم که سه چهارم این اشیای قدیمی از مناطق عثمانی آورده، و با ترس و لرز به فرانسه فرستاده و در آنجا با قیمت‌های پایین فروخته می‌شود؛ به طوری که مشتری تمام منفعت آن را به جیب می‌زند و خسارت بس بزرگی به دولت وارد می‌کند که نه تنها دولت بلکه تمام مردم زیانکار می‌شوند؛ ولی چه می‌توان کرد که محققان به طور کلی از فواید علمی این آثار باستانی - چون در دست جاهلان و نادانان افتاده که قدر آنها را نمی‌دانند و تنها هم و غمشان به چنگ آوردن مال و اموال به هر شکل ممکن است - دور مانده‌اند.

قانون انحصار آثار باستانی به هیچ وجه نمی‌تواند متکفل نگه‌داری از این آثار در محل خودش باشد و همچنین در حفظ آنها در محل دیگری هم ضمانتی وجود ندارد. این خود مصیبتی بزرگ است که عواقب وخیم و پیچیده آن را تنها کسانی درک می‌کنند که ارزش این آثار باستانی را می‌شناسند؛ حتی تصور نمی‌کنیم که مثلاً موزه آثار باستانی با وسایل بروز و کارآمد و با به خدمت گرفتن انسان‌های کارآزموده اقدام به جداسازی آثار باستانی و زیورآلات و اشیای قدیمی از در و دیوار سامرا کرده و آنها را در صندوق مخصوص گذاشته و به حرم مطهر سامرا سپرده است؛ چون پیش از آن باد و باران و سایر عوامل جوّی بر آنها پیشی

گرفته و به این گنج‌های ارزشمند دست‌ساز، زیان‌های جبران‌ناپذیری وارد ساخته است. افزون بر این عامل دیگری بر آنها مقدم شده و آن دسترسی تاجران و سوداگران این اشیای قدیمی و انتقال آنها به هدف فروش آنها به ثمن بخس. بی‌انصاف‌ها این آثار باستانی را طوری از محل‌هایشان جدا کرده و روی آن آثار باستانی با نقوش و تصاویر عجیب و غریب دست گذاشته‌اند که کوچک‌ترین اثری از آنها باقی نمانده است.

نمونه دوم

دوستداران آثار باستانی در مصر زودتر از دیگران دست به کار شدند و به نگهداری از این آثار پرداختند و از تمام وسایل لازم برای کشف آنها بهره بردند. این وسایل چه بسا تنه به تنه وسایل پیشرفته فرنگ می‌زد و شاید به مراتب از آنها پیشرفته‌تر بود؛ چون از وسایل به‌روز استفاده می‌کردند تا به بهترین شکل به غرضشان برسند؛ ولی مصر کجا و سرزمین ما کجا؟! مثلاً آنجا قانون اجازه می‌دهد آثار باستانی بین دولت و افراد کشف‌کننده تقسیم شود؛ همان‌طور که به کاشفان اجازه می‌دهد این آثار باستانی را به کشور متبوعشان انتقال دهند. این یک مثال است که می‌تواند الگوی سایر کشورها باشد تا بلکه این آثار ارزشمند از تلف و فساد نجات پیدا کند و اگر خوش‌بین باشیم، بگوییم آن را از تلف و پراکندگی ننگه دارد و ما این روش را می‌پسندیم؛ مخصوصاً اگر این آثار باستانی دو نمونه داشته باشد که در این صورت گروه‌های حفاری ولع بیشتری به آن دارند و حتی برای حفظ آن حاضرند جان بدهند.

پیشنهاد

پیشنهاد این است که حکومت تمام تلاش خود را برای بومی‌سازی این قانون اعمال کند که هم برای حفظ آثار باستانی و هم برای گروه‌های کشف و حفاری و کسانی که مستقیم با آنها در ارتباط‌اند مفید است. اگر این ایده را نپذیرند، پیشنهاد دیگری داریم: ولایت هر منطقه‌ای که دارای آثار باستانی است (مانند همه کشورهای و شهرهای متمدن)

موزه مخصوص نگهداری این آثار تأسیس کند. آیا اجرای این ایده هم دشوار است؟ آیا نمونه‌هایی از این موزه را نمی‌توان در هند و مصر و تونس یافت؟! امروزه در شهر قونیه (در کشور ترکیه) نیز موزه کوچکی برای این منظور وجود دارد؛ اما آیا برخی از بزرگان و متولیان منطقه ما، با این همه عظمت، با مشارکت هم‌پولی جمع‌کنند تا پروژه ساخت موزه را برای منطقه سامرا رقم بزنند؟

از آنجا که نفع این پروژه به همگان می‌رسد، اسامی اشخاص دخیل در آن را تا قیام قیامت زنده نگه می‌دارد. ما به واسطه آثار باستانی مان به غربی‌ها فخر می‌فروشیم و فایده این افتخار به ما و به مجموع کشورهای عربی [- اسلامی] می‌رسد.

مشاهدات امروز در سامرا

ویرانه‌ها از شمال غربی سامرا به ابودلف می‌رسد که سه ساعت تا سامرا فاصله دارد و در همان منطقه آثار ویرانی در چهار موقعیت وجود دارد. این ویرانه‌ها همچنین از شرق پشت منطقه سامرا به قلعه جالسیه می‌رسد که تا شهر دو ساعت و نیم فاصله دارد. اما آثار باستانی چهارگانه منطقه غرب سامرا عبارت است از:

۱. صُلبییه: این اثر، که عبارت است از ستون‌های خمیده ساخته شده با گچ و آجر، یک ساعت تا سامرا فاصله دارد.

۲. عاشق: این منطقه کمی بالاتر از صلیبیه و یک ربع ساعت از آن فاصله دارد و دارای ساختمان‌های فراوان و سرداب‌های متعدد است. امروزه رئیس شرکت حفاری آلمانی، یعنی دکتر هرتسفلد، مشغول اکتشاف خاکی خاص از برخی بخش‌های آن است. در آن منطقه همچنین سردابی هست که کارگرها با اینکه تا پنج‌جاه «درک» پایین رفته‌اند، به انتهای آن نرسیده‌اند، بلکه در یکی از دالان‌ها نیز نزدیک به صد متر رفته‌اند و نتوانسته‌اند از هیچ طرفی به پایان مسیر برسند. ارتفاع هر «درک» بیش از یک متر و هفتاد، و عرضش یک متر و ده سانتیمتر، و فاصله خالی هر درک تا درک دیگر ۳۵ سانتیمتر است. سقف این دالان از

آجرپخته شده با حرارت آتش است و عراقی‌ها از آن به «طابوق» یاد می‌کنند. این کلمه از کلمات قدیمی است و در کتاب عربی قدیمی پیدا می‌شود. در سقف این دالان‌ها با گچ تصاویر عجیب و غریب و شکل‌های هندسی بدیع، که ذهن انسان را مدهوش و چشم او را خیره می‌کند، به کار برده‌اند. طول زمین ویرانه «عاشق» ۳۵۰ متر و عرضش ۲۲۰ متر است. کنار قصر «عاشق» قصر دیگری به نام «معشوق» است. نام قصر عاشق در سفرنامه ابن جبیریل آمده است، آنجا که می‌گوید: «در ساحل دجله نزدیک قلعه‌ای که به «معشوق» معروف بود فرود آمدیم. می‌گویند این مکان تفریحگاه زبیده، دختر عمه هارون و همسر او، بوده است». در مقابل این مکان در ساحل شرقی سامرا قرار دارد که امروزه عبرتگاه هر عابری است. دکتر هرتسفلد می‌گوید: قدمای تاریخ‌نگار عرب تنها قصر معشوق را می‌شناختند و از قصر عاشق بی‌خبر بودند؛ ولی آنچه به اثبات رسیده این است که معتمد عباسی قصر معشوق را در غرب سامرا ساخت و احتمال دارد کلمه «معشوق» برگردان به کلمه «عاشق» شده باشد که در این فرض اطلاق اسامی شاه و عروس بر آن صحیح نیست. برخی قصر «عاشق» و «معشوق» را به «شاه» و «عروس» می‌شناسند. یاقوت درباره این دو قصر می‌نویسد:

«شاه» و «عروس» نام دو قصر بزرگ در منطقه سامراست. برای ساخت قصر «شاه» بیست میلیون درهم، و برای ساخت قصر «عروس» سی میلیون درهم خرج شد و کار ساخت آن در زمان خلافت مستعین عباسی به اتمام رسید (یاقوت حموی، ۱۹۹۵م، ج ۳، ص ۱۱۰).

در ضلع شرقی قصر «عاشق» از ساحل دجله قصر «کُویر» قرار گرفته است. لفظ «کُویر» تشابه بسیاری به لفظ «بالکوارا» دارد؛ خصوصاً اینکه می‌دانیم عرب‌ها گاهی در حروف یک کلمه تصرف می‌کنند (تصرف‌هایی که گاهی شکل کلمه را عوض می‌کند) و صدر بسیاری الفاظ را حذف می‌کنند و عَجْزَشان را نگه می‌دارند. پس این احتمال وجود دارد که صدر کلمه حذف شده باشد (بال) و عَجْزَآن (کوارا) باقی مانده باشد و از آنجا که تصغیر در کلام عرب شایع است، «کوارا» را به شکل «کُویر» (با حذف الف آخر از باب تخفیف) به کار برده

باشند. ظاهراً کلمه «بالکوارا» کلمه‌ای آرامی و قدیمی و مرکب از «بَل» یعنی «بعل» (شوهر) و «کوارا» یعنی جبار (یا قوی و یا اله) است و معنایش «شوهر جبار» (همان بعل جبار) می‌شود. تلفظ کاف در «کوارا» مثل کاف در فارسی و مثل جیم در آرامی یا مصری و به تشدید واو است. گاهی عرب‌ها جیم مصری یا کاف فارسی را به شکل کاف می‌نویسند؛ چون حروف الفبایشان از این حرف خالی است (زییدی، بی‌تا، ماده جبر؛ سیوطی، ۱۴۱۲ق، ۱، ص ۱۱؛ ابن خلدون، ۱۴۲۲ق، ص ۵۰۹). این ادله هر محقق را به این معنا می‌رساند که از براهین اقناعی است. ولی استاد هرتسفلد معتقد نیست که کلمه «کُویِر» از «بالکوارا» گرفته شده است. او دو دلیل بر رد این مطلب می‌آورد: نخست، «بالکوارا» در جنوبی‌ترین نقطه سامرا واقع شده و امروزه بر این منطقه نام «کُویِر» صادق نیست. دوم، عرب‌های عراق کاف فارسی یا جیم مصری را تنها به شکل کاف به کار می‌برند؛ مثلاً «کال» در فارسی را «قال» می‌گویند. بنابراین اصل کلمه «کُویِر» (فُویِر) (مصغّر کلمه «قارة» به معنای جُبیل) است؛ یعنی تکه سنگ جدا شده از کوه یا تخته سنگ بزرگ که تاء گرد هم برای تخفیف حذف شده است. اما اهالی سامرا معتقدند «کُویِر» که نام این منطقه است از «کاور» گرفته شده و «کاور» در لهجه اهالی سامرا همان «کافر» یعنی مسیحی است. بنابراین معنای لفظ «کُویِر» «تل کفار» است. این نظر نیز پذیرفته نشده است؛ زیرا کاف در هر دو کلمه «کاور» و «کُویِر» در تلفظ مثل کاف فارسی است؛ جز اینکه کلمه «کاور» مثل کلمه و وزن «زُبیر» مصغّر نمی‌شود؛ همان‌طور که موجبی هم نیست که منطقه «کُویِر» به این نام خوانده شده باشد (البته اگر معنایش این است) و منطقه دیگری هم به این اسم نامیده نشده است. بنابراین این نظر به قطع باطل است.

جدیداً به اثبات رسیده است که «منقور» همان «بلکوارا» است. یعقوبی در تاریخ البلدان (ص ۲۶۵) می‌نویسد: «متوکل فرزندش معتز را در پشت منطقه «مطیره» که به آن «بالکوارا» گفته می‌شود، فرود آورد که ساختمان آن متصل به منطقه‌ای است که چهار فرسخ است». دکتر هرتسفلد منطقه منقور را حفاری کرد و مرقومه‌ای پیدا کرد که روی آن نوشته شده بود: «امیر معتز بالله بن الامیر متوکل». از آنجا که «منقور» با کاف فارسی

تلفظ می‌شود، آخرین ویرانی‌های سامراست و دیگر تردیدی نمی‌ماند که «منقور» همان «بلکوارا»ست. نام ویرانه‌هایی به طول صد متر و عرض حدود ده متر به طوری که دجله نصف آن را پوشانده و نصف دیگرش بیرون مانده. در آن اتاقی همراه سرداب وجود دارد. این اتاق از گچ و آجر ساخته شده و امروزه وسط آب قرار گرفته و روزهایی که آب بالا می‌آید کاملاً زیر آب می‌رود و یا قسمتی از آن مانند جزیره‌ای روی آب پیداست.

۳. حُویصَلات: این اثر، که متشکل از بناهای کوچک و بزرگ است و چیز خاصی دیگری در آن نیست، کمی بالاتر از قصر «عاشق» به فاصله یک ساعت قرار گرفته است.

۴. مُهَیجَز: این تل مسطح به ارتفاع پنج و طول بیست متر است.

این چهار اثر مربوط به آثار باستانی سمت غربی سامراست؛ ولی این قبیل آثار در جانب شرقی آن قدر فراوان است که قابل شمارش نیست.

و سامرا...

بدان که سامرا پیش از این به نام «قائم مقامیه» شناخته، و قریه «الدور» هم یکی از مناطق تحت اشراف آن محسوب می‌شد که از سمت غرب به فاصله زمانی چهار ساعت و نیم قرار دارد. همچنین منطقه «تکریت» کمی بالاتر از منطقه الدور به فاصله سه ساعت، منطقه «بلد» در شرق سامرا به فاصله هفت ساعت، و منطقه «دُجیل» که به آن «سُمیکه» هم می‌گویند، به فاصله سه ساعت و نیم تا بلد قرار دارد. امروزه دیواری دورتادور سامرا کشیده شده است که در هر چهار طرف یک دروازه دارد و هریک از این دروازه‌ها اسمی دارد. از هر دروازه اقوام و طوایف معینی وارد و خارج می‌شدند. میرزازین العابدین سلماسی حدود سال ۱۲۵۰ قمری (۱۸۳۴ م) این دیوار را تعمیر کرد و یکی از بزرگان هند تمام هزینه‌های تعمیرش را تأمین کرد. برخی روایت کرده‌اند که بانی تعمیر این دیوار سید ابراهیم، فرزند سید محمد باقر موسوی قزوینی حائری، است. او از مخالفان شیخیه و صاحب کرسی تدریس و نویسنده کتاب ضوابط الاصول و نتائج الافکار و دلائل الاحکام و شاگرد صاحب

ریاض و شریف‌العلما بود. ملاعلی‌کنی از جمله مشهورترین شاگردان وی است. او متولد سال ۱۲۱۴ قمری در قزوین و متوفای سال ۱۲۶۲ قمری (یا ۱۲۶۴) در کربلاست.

دروازه‌ای که سمت مشرق است به «ناصریه» شناخته می‌شود و برخی آن را «حاوی» می‌خوانند که برای ورود و خروج طوایف «ابوبدری» و «عشاعشه» است. تعداد طائفه ابوبدری بین ۱۵۰ تا ۲۰۰، و رئیسشان هم «جاسم محمد فائز» است. تعداد طائفه عشاعشه هم نزدیک به چهل، و از جمله بزرگان‌شان سیدحسون یاسین است.

دروازه سمت مغرب نیز «ملطوش» نام دارد که پیش از این با آجر مسدود شده بود، ولی هنگام ورود برخی شاهزاده‌های غیرعرب به سامرا گشوده شد. این دروازه مخصوص طایفه ابوعبدالرحمن است که سی‌تن هستند و رئیسشان هم خلف حسین است. دروازه ضلع جنوبی «قاطون» (قاطول) نام دارد که مخصوص ورود و خروج طوایف ابونسیان و ابوعباس است. تعداد نفرات طایفه اول نیز بین دویست تا سیصد، و تعداد نفرات طائفه دوم هم بین ششصد تا هشتصد تن است. رئیس طائفه ابونسیان حاج فتح‌الله، و رئیس طائفه ابوعباس سیدحمدی است.

دروازه شمالی هم معروف به «باب بغداد» است که مخصوص طوایف «ابوباز» و «ابوعظیم» است. تعداد نفرات طائفه اول هفتصد، و تعداد نفرات طائفه دوم بیست تن است. ابوباز عشیره بزرگی هستند که در سطح وسیعی از جغرافیای سامرا پراکنده‌اند و در مجموع به ششصد نفر می‌رسند. رئیس آنها جاسم محمد علی اکبر است. اکثر آنها در دشت زندگی می‌کنند و کشاورزند. محل سکونت غالب آنها از دجله فاصله بسیاری دارد، ولی با حفرچاه آب شیرین توانسته‌اند این کمبود را جبران کنند. این طائفه از اهل سنت‌اند. ابوعظیم هم عشیره‌ای هستند که تعدادشان به هشتاد نفر می‌رسد و رئیس آنها حسین کریم است. شغل همگی آنها نیز کشاورزی است و همگی از اهل سنت‌اند. شغل آنها کاشت و دروی پنبه است. رئیس طایفه اول سیدجاسم علی اکبر، و رئیس عشیره دوم علی خلف است. جالب این است که تمامی این طوایف از سادات حسینی‌اند و لقب مبارک «سید»

کنار اسامی ایشان خودنمایی می‌کند. میان اینها نیز بیابان نشینانی بوده‌اند که چندان از شهر دور نبوده‌اند؛ مانند طوایف ابودراج و ابو عیسی که تعداد آنها به شش هزار می‌رسد. برخی از آنها نیز در حاشیه بغداد زندگی می‌کنند که تعدادشان بالغ بر هزار نفر است. رئیس کل این مجموعه ابوصالح الشیخ است که سمت کلیدداری حرم مطهر امام هادی و امام عسکری علیهما السلام را نسل بعد نسل به ارث می‌برند. امروز هم این سمت به سید حسن بن سید علی رسیده است که به حق مردی دارای فضیلت و در میان عشیره اش شخصیتی بی نظیر است. اما افراد ساکن غیر بومی نیز کمتر از دو هزار نفر نیستند. برخی اهالی روستای الدور، که اکثراً هم ایرانی‌اند، از روی محبت به اهل بیت و امامان مدفون در سامرا و از باب تبرک به مراقد مطهر و حرم‌های نورانی آنها در این منطقه سکونت پیدا کرده‌اند.

مهمانسرا

مرحوم آیت الله العظمی میرزا محمد حسن حسینی شیرازی (قدس الله نفسه الزکیه) مراکز آموزشی و مهمانسراهایی برای زائران و مسافران تدارک دید. اگر این مرد بزرگ امروز زنده بود، مجد و عظمت سامرا را به آن برمی‌گرداند. آیت الله سید محمد حسن حسینی شیرازی متولد ۱۲۳۵ قمری در شیراز و ملقب به حجت الاسلام برای درس به اصفهان، و سپس در سال ۱۲۵۱ قمری به نجف اشرف رفت. ایشان پس از نایل به مقام منیع مرجعیت در سال ۱۲۹۱ قمری به سامرا هجرت کرد و با بیماری سل در سال ۱۳۱۲ قمری دارفانی را وداع گفت. طبق وصیتش پیکر مطهرش به نجف اشرف انتقال پیدا کرد و نزدیک به صد هزار نفر در تشییع او شرکت کردند.

مدارس

اوایل قرن ۱۴ قمری در سامرا سه مدرسه فعال بود:

- یک مدرسه مربوط به طلاب علوم دینی و زبان و ادبیات بود که کادر آن همگی از اهل سنت بودند. از جمله مدرسان آن سید عباس افندی معروف به آل امین الفتوی

متصدی جایگاه فتوا در سامرا، و سید عبدالوهاب افندی نماینده عثمانی بود.

- مدرسه دیگر رسمی و تحت اشراف دولت و مخصوص دانش آموزان ابتدایی بود و زبان ترکی در آن تدریس می شد.

- مدرسه سوم هم در شکل و محتوا مانند مدرسه اول بود. البته دانش آموزان آن همه شیعه و ایرانی بودند. این مدرسه از مدرسه اول بزرگ تر و به روزتر بود. از جمله استادان بزرگ این مدرسه شیخ محمد تقی تبریزی و شیخ محمد حسن آل کُبه بودند. آل کُبه از خاندان های ادب پرور عرب بودند که به قبیله ربیعیه می رسیدند. شیخ محمد حسن بن محمد صالح (۱۲۶۹-۱۳۳۶ق) معروف ترین شخصیت علمی این خاندان بود (امین عاملی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۹۳؛ ج ۹، ص ۱۷۴ و ۳۶۸). هیچ یک از مدرسان این مدرسه از حقوق بگیران و کارمندان دولتی نبودند و دانش آموزان و طلاب این مدرسه نیز حقوق ماهانه دولتی نداشتند. از شهرهای مختلف ایران وجوهاتی شامل خمس و زکات می آمد که موجب استادان و طلاب از آن پرداخت می شد.

حرم مطهر عسکریین علیهم السلام

در سامرا آستان مقدس امام هادی و امام عسکری علیهم السلام و مرقد جناب حلیمه خاتون خواهر امام هادی علیها السلام و نرجس خاتون همسر امام حسن عسکری علیه السلام و مادر امام زمان حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه است. مشهور این است که نام خواهر امام هادی علیها السلام حکیمه (با کاف) است و شاید نویسنده بر آنچه در کتاب *انوار نعمانیه* تحت عنوان حلیمه (با لام) آمده اعتماد کرده است؛ ولی به نظر می رسد ضبط درست با کاف باشد.

دورتادور این قبور را ضریحی بلورین در برگرفته که فراز آن گنبدی بزرگ و زرین قرار دارد که از فاصله دوازده ساعت راه پیدا است و مثل خورشید می درخشد؛ گویی خورشید دوم است. طلای این گنبد را ناصرالدین شاه قاجار و به عاملیت میرزا محمد باقر سلماسی طی سال های ۱۲۸۱-۱۲۸۵ قمری اهدا کرد. در جهت غربی رواق قبور منحوس برخی خلفای عباسی همچون معتصم و متوکل و دیگران هست که میرزا محمد باقر سلماسی رحمته الله در روز

بازسازی حرم آنها را تخریب کرد و به همین دلیل امروزه اثری از آنها نیست.

فضای داخلی این گنبد بسیار هنرمندانه ساخته، و مثل رواق زیر آن آئینه کاری شده است؛ به نحوی که بیننده را مسحور خود می‌کند. دورتادور قبور مطهراتمه عسکریین علیهم‌السلام را حیاطی از چهار طرف در بر گرفته است. دیوارهای صحن همگی تا ارتفاع پنج متر از سنگ مرمر ساخته شده و بقیه دیوار نیز - که حدود یک متر و نیم است - مزین به کاشی‌هایی است که بر آن آیات قرآن کریم با خط زیبا نقش بسته است. در زاویه غربی صحن، در سمت راست ضریح مطهر، چاهی است که برخی خادمان سودجواز روی فریب برخی زوآر ساده دل و پول گرفتن از آنها می‌گفتند در آب این چاه تصویر ماه کاملی است که شب و روز غروب نمی‌کند و حتی از جایش تکان نمی‌خورد. آنها روایت می‌کردند که روزی که نرجس خاتون، مادر مکرم امام مهدی عجل‌الله تعالی فرجه الشرف، بر سر این چاه آمد تا مثلاً آبی بردارد یا ببیند در چاه چه مقدار آب است، یک قطره شیراز سینه مبارکش در چاه چکید و از این رو تصویر این ماه در آب ماندگار شد. کنار این چاه آب، دیواری بین صحن بالا و صحن سرداب غیبت وجود دارد. امام مهدی به اعتقاد شیعه از چشم‌ها غایب است، ولی زنده است و هر وقت خدا بخواهد ظهور خواهد کرد.

این حرم مطهر همچنین حیاط کوچکی با سگویی به عرض تقریبی هفت متر و طول پانزده متر دارد. سپس داخل رواق دیگر، و سپس با سیزده پله وارد سرداب می‌شویم و پس از طی مسیری به دری از چوب می‌رسیم که روی چارچوب آن از سمت راست در قسمت پایین به شکل هلالی این عبارت نوشته شده است: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ﴾ (شوری: ۲۳). سپس نوشته دیگری از قسمت پایین چارچوب در شروع می‌شود و بالا می‌آید و به شکل هلالی از طرف دیگر پایین می‌رود: «این درب به دستور ابوالعباس احمد الناصر لدین الله ساخته شده است به سال ۶۰۶ قمری حسبنا الله و نعم الوکیل و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ».

در همین حوالی از سمت راست نیز چاله ای به عمق دو متر و نیم و عرضی به اندازه قامت یک انسان متوسط القامه وجود دارد که به پایین که می رود حدود یک متر و نیم و دایره شکل است. روایت شده است که امام زمان عجل الله تعالی فرجه در این مکان وضومی گرفتند. بعدها مردم به تبرک مشت مشت از این مکان خاک برداشتند و بر اثر برداشت خاک به این حالت درآمد تا اینکه مرحوم میرزای شیرازی دستور پُر کردن این چاله را دادند؛ ولی پس از رحلت ایشان برخی خدمه دوباره این خاک ها را کنار زدند تا به عنوان تبرک از زائران پول بگیرند. انسان های ضعیف العقل هم معتقدند که حضرت در این چاله غیبت فرموده اند؛ ولی علمای شیعه به این اعتقاد باطل هیچ وقعی ننهاده اند و آن را بی محل و دروغ دانسته اند. دیوارهای داخلی این بخش از حرم مطهر با سنگ مرمر تا ارتفاع یک متر و نیم از زمین پوشیده شده و قسمت های بالایی آن با کاشی تزئین شده و گنبد بالای سرداب مطهر نیز به طور کامل پوشیده از کاشی های آبی رنگ است. همچنین دیوارهای خارجی این مکان مقدس از مرمر پوشیده شده و دیوارهای سالن و زمین آن نیز مفروش است.

جامع ملوئیه

وقتی از سامرا بیرون می روی و پشت دیوار شهر قرار می گیری به فاصله تقریبی پانصد متر به جامع ملوئیه می رسی که یعقوبی درباره آن می نویسد:

متوکل، فرزند معتصم، در ابتدای حیراین جامع را ساخت؛ آن هم بیرون شهر و در یک زمین وسیع؛ به طوری که هیچ زمین و خانه و بازاری به آن متصل نیست. بنای آن مستحکم و فضایش را بسیار وسیع ساخت و تا توانست به آن توسعه داد و پایه هایش را استوار ساخت. راه های رسیدن به این مسجد را از سه مسیر مهم و بزرگ، از خیابانی که به وادی ابراهیم بن رباح می رسد، قرار داد و در هر مسیر انواعی از مغازه های متنوع از تجارت و کارگاه و فروشگاه تعبیه نمود. عرض هر مسیر را صد ذراع (در حدود سی متر) در نظر داشت تا مسیر ورود به مسجد تنگ راه نشود تا به وقت ورود به مسجد در جمع سپاهیان و اطرافیانش و همراهانش به

صورت سواره و پیاده مشکلی بر عبور و مرور پیدا نشود. از هر یک از این مسیرهای سه‌گانه به مسیر دیگر شاخه‌ها و راه‌هایی را پیش‌بینی کرد که گروه‌های مردم از آن مسیرها عبور کنند و خانه‌های مردم را در وسعت و توسعه قرار داد. همچنین اماکن مربوط بازاریچه و حَرَف و کارگاه‌ها در این مغازه‌ها-که در مسیر رسیدن به مسجد جامع بودند- را از همان ابتدا وسیع و باز در نظر گرفت.

«ملویه» تا امروز- به شکل اولیه‌اش که قدیمی‌ترین گلدسته در تاریخ اسلام است و به شیوه بنای کلدانی‌ها و حَزَّانِی‌ها و بابلی‌ها در عبادت‌تکده‌هایشان می‌ساختند و عرب به آنها «هیكل» می‌گویند- باقی است. دیوار دور تا دور جامع ملویه با آجر و گچ ساخته شده و طول آن ۲۴۰، و عرضش ۱۶۰ متر است و مجموع دو طول و دو عرض هشتصد متر، و ارتفاع دیوار پانزده متر است و در هر طرف از دو ضلع طول دوازده برج، و در عرض هشت برج، و در هر گوشه از این چهارگوش یک برج بزرگ وجود دارد که در کل ۴۴ برج می‌شود. بین هر دو برج، چه در جانب طول و چه در جانب عرض، حدود ۵۵ قدم فاصله است که طبق اندازه‌گیری امروزی بیش از چهارده متر می‌شود. قطر دایره هر برج حدود ۲۷ قدم است که طبق اندازه‌گیری امروزی کمی بیش از ۷ متر می‌شود و قطر برج‌هایی که در چهار رکن وجود دارد ۴۶ قدم می‌شود که طبق اندازه‌گیری امروزی حدود دوازده متر می‌شود. این دیوار در سرتاسر در مجموع سیزده دروازه دارد که میان دروازه‌ها نزدیک به بیست متر فاصله و گاهی نیز کمتر از این مقدار است. دروازه اصلی جامع ملویه مقابل قبله، و دو طرفش دو درب کوچک‌تر (در عرض و طول) است که در فاصله کمی قرار گرفته و مقابل این دو درب، دو درب به همان اندازه وجود دارد. ارتفاع دروازه وسطی پنج متر و نیم در طول و سه متر در عرض است و در بالای دیوار این دروازه نیز از داخل ۲۲ نورگیر پیش‌بینی شده و طول هر کدام نزدیک به دو متر، و عرض آن یک متر و بیست و پنج سانتیمتر است. این دیوار سرتاسری نیز دارای دو دروازه به بزرگی دو دروازه‌ای است که در دیوار ضلع غربی از سمت دروازه بزرگ قرار گرفته است.

امروزه مسجد ملویه را اساساً به همین نام می‌شناسند؛ یعنی به جای «جامع متوکل» به آن «جامع ملویه» می‌گویند. ساختمان ملویه از گچ و آجر ساخته شده و به شکل میل‌گردی است که شش دور پیچیده باشد و شاید پیچ اولش به درستی دیده نشود؛ چون کمی پایین‌تر از سطح زمین است و هرکسی که می‌خواهد به بالای آن برسد دایره وار از پایین به بالا می‌رود. در بالای ملویه دری بسته و قدیمی است که سه متر ارتفاع و یک متر عرض دارد. وقتی از آن بالا می‌روی به هجده پله می‌رسی که عرض یک متر، و ارتفاع بیست سانتیمتر دارد و فضای هر پله نیز تا پله بعد ۲۵ سانتیمتر است. بالای ملویه هم جای ایستادن سیزده نفر است. عرض مسیری که دور می‌چرخد و بالا می‌رود تقریباً یک متر، و مسیر این شش دور جمعاً چهارصد قدم (۲۴۷ متر) است و مدت زمان بالا رفتن از ملویه تنها چهار تا پنج دقیقه به طول می‌انجامد. محیط ملویه از پایین بین چهل تا پنجاه متر، و در بالاترین نقطه هجده تا بیست متر، و ارتفاعش پنجاه متر است. دالان بین مسجد و ملویه به طور کامل آجر فرش است. طرف راست مسجد سوری وجود دارد که به آن «سور عیسی» گفته می‌شود. به طور دقیق معلوم نیست که این عیسی چه کسی است؛ چون یعقوبی در این باره چیزی در کتاب *البلدان* نگفته است. برخی نیز آن را «سور اُم عیسی» نام‌گذاری کرده‌اند. بلایای طبیعی چیزی مگر برخی کنگره‌هایش از آن باقی نگذاشته است. ساختمان این دیوار از آجر، و طولش ۳۶۰، و عرضش ۲۰۰ متر است. پشت سور عیسی در فاصله دویست متری از طرف راست ویرانه‌های فراوانی وجود دارد. دکتر هرتسفلد در بخشی از این ویرانه‌ها خانه‌ای - با اتاق‌هایی متصل به یکدیگر و متفاوت در اندازه - پیدا کرد که اهالی به آن «خانه بهلول» می‌گویند. ساختمان این خانه از آجر، و بخش خارجی‌اش پوشیده از گچ است و روی گچ هم لایه‌ای از رنگ سفید کشیده شده است. ارتفاع دیوار این خانه دو متر و نیم، و حیاطش دارای بلندی و پستی است. روی دیوار آثار نقش‌ونگار وجود دارد. روی برخی دیوارها دو سطر به فارسی حکاکی شده که طول هر سطر بیست سانتیمتر است، ولی نه ما توانستیم این خط را بخوانیم و نه دکتر هرتسفلد و نه حتی زبان‌دانان چیره‌دست

فارسی؛ چون مربوط به زمان های بسیار دور بود؛ به نحوی که رو به فرسودگی نهاده بود. این ساختمان ها در مجموع نزدیک به بیست خانه بود.

خانه مختار

این توصیف ما را به یاد «خانه مختار» از کتاب معجم البلدان می اندازد که می گوید: این خانه در حقیقت قصری در سامرا و یکی از ساختمان های مرتبط با متوکل (لعین) است. ابوالحسن عدی بن یحیی منجم از پدرش روایت می کند که گفته است: روزی واثق دستم را گرفت و شروع به دور زدن به دور ساختمان های سامرا کرد تا خانه ای را برای خوردن مشروب انتخاب کند. پس وقتی به خانه های معروف به «خانه مختار» رسید پسندید و کمی آن را برانداز نمود و گفت: آیا تا کنون بهتر از این خانه دیده ای؟ من گفتم: خداوند بهره آن را به شما برساند و در ادامه کمی سخن گفتم از آنچه می دانستم. در خانه مختار تصاویر عجیبی بود؛ از جمله تصویر عبادتگاهی که راهبان در آن بودند. واثق دستور داد که محلی را فرش کنند و مجلسی ترتیب داد و ندیمه ها و آوازه خوان ها را دعوت کرد و به شراب خواری پرداخت.

منطقه جب؛ برکه درندگان

پشت سور عیسی از طرف شمال، به مسافت یک ربع ساعت، منطقه «جب» قرار دارد که بنا بر نقلی به دستور متوکل عباسی ساخته شده است. دورتادور این منطقه دیواری از آجر و گچ ساخته شده بود که بقایایی از آن اکنون وجود دارد. مسافت محیطی آن کمتر از دو بیست متر نیست. شکل جب عبارت است از حفره ای بزرگ داخل زمین که چهار ضلع دارد که وقتی پایین می روی به راهرو بیست سرداب می رسی که برخی به دیگری راه دارد. عمق هر سرداب چهار متر، و طولش هفت متر، و عرضش سه متر است. زیر هر سرداب، سردابی دیگر وجود دارد. ما وارد یکی از آنها شدیم و نزدیک به بیست متر جلو رفتیم؛ ولی به

انتهایش نرسیدیم و پله‌ها را یکی یکی برگزشتیم و درنیافتیم که عمق آن چقدر است؛ چراکه تخته سنگ‌ها و صخره‌های فراوان و متراکمی آنجا وجود داشت. برخی سالخوردگان از اهالی سامرا می‌گویند: در جب سردابی بود که راه به برکه درندگان داشت. عمق جب از سطح زمین نزدیک به بیست متر، و مسافت محیطی آن نزدیک به شصت متر است. شاید متوکل و سایر خلفای عباسی از این روش برای شکنجه و تعذیب و اعدام شیعیان و مخالفان استفاده می‌کرد.

بقایای قصرهای خلفای عباسی در سامرا

بی‌تردید قصرهای خلفای عباسی ساخته خود آنهاست؛ چون کمتر خلیفه‌ای بود که به سامرا بیاید و یک یا چند قصر در آن نسازد. یعقوبی در معجم البلدان درباره قصرهای سامرا می‌گوید:

هارون می‌خواست سامرا را بسازد. پس قصری را در مقابل طاق کسری ساخت و نه‌ری را حفر کرد و نامش را «قاطول» گذاشت و سپس قصر دیگری در کنار آن ساخت. معتصم نیز قصر دیگری ساخت و آن را به برده‌اش، اشناس، بخشید. هیچ‌یک از خلفا در سامرا ساختمانی مجلل‌تر از آنچه معتصم ساخت نساخته است. اینک فهرستی از مخارج ساخت برخی قصرها به دست خلفای عباسی:

۱. قصر معروف به «عروس» سی هزار درهم؛
۲. قصر «مختار» پنج میلیون درهم؛
۳. قصر «وحید» دو میلیون درهم؛
۴. قصر «سیدان» ده میلیون درهم: کلمه «سیدان» در نسخه چاپی به اشتباه روایت شده؛ مثلاً نسخه فرنگی آن به شکل «شیدان» و نسخه مصری به شکل «شبدان» روایت شده است. به نظر می‌رسد نظراً صحیح «سیدان» با سین و یاء باشد؛ چون این ماده در عربی معروف است و کلمات دیگر به این وضوح نیست. «سیدان» نام کوهی در نجد است.

۵. قصر «برج» ده میلیون درهم؛
۶. قصر «صبح» پنج میلیون درهم؛
۷. قصر «ملیح» پنج میلیون درهم؛
۸. قصر «بستان» ده هزار درهم؛
۹. قصر «تل» پنج میلیون درهم؛
۱۰. قصر «جوسق» پنج هزار درهم: یعقوبی نام «جوسق خانی» را مطرح کرده و می‌گوید: «مرگ واثق در سال ۲۳۲ قمری بود و متوکل بن معتصم به جای او نشست و در «هارونی» منزل کرد و آن را بر همه قصرهای معتصم برگزید. هارونی در حاشیه دجله توسط هارون بن معتصم یعنی واثق ساخته شد و آن را بعد از فوت پدرش ساخت و فرزندش، محمد منتصر، در قصر معتصم معروف به «جوسق» سکونت یافت».
۱۱. مسجد «جامع ملویه» پانزده میلیون درهم (کم از قصر نداشت)؛
۱۲. قصر «رکوارا»، که به اشتباه «برکوان» گفته می‌شود، یک میلیون درهم؛
۱۳. قصر «قلاند» پنجاه هزار دینار، با اتاق‌هایی به هزینه صد هزار دینار؛
۱۴. قصر «فرد» در حاشیه دجله یک میلیون درهم؛
۱۵. قصر «متوکلیه» معروف به «ماحوزه» پنجاه میلیون درهم؛
۱۶. قصر «بها» ۲۵ میلیون درهم؛
۱۷. قصر «لؤلؤ» پنج میلیون درهم؛

گفتنی است ساخت تمامی این قصرها از بیت المال مسلمین بوده؛ ولی ذره‌ای به حال اسلام و مسلمین فایده نرسانده، بلکه بسیار مضر بوده است. هر یک از خلفای عباسی، مثل معتصم و واثق و متوکل، وقتی قصری می‌ساختند به شعرا دستور سرودن شعر درباره آن می‌دادند؛ برای نمونه علی بن جهم درباره قصر جعفری، که متوکل ساخت، قصیده‌ای سرود. شاید امروز از قصرهایی که یاقوت حموی گفته جز ویرانه‌هایی باقی نمانده باشد.

۱. دار خلیفه

وقتی از کنار برکه درندگان می‌گذری و به طرف شمال غربی طی طریق می‌کنی و چیزی نزدیک به پانصد متر جلو می‌روی به قصری می‌رسی که امروزه برخی به آن دارالخلیفه می‌گویند. شکل ظاهری دارالخلیفه اندک شباهتی با طاق کسری در مدائن دارد و در شرق بغداد با فاصله تقریبی بیست کیلومتر واقع شده است و هزار متر مربع مساحت دارد. درباره این قصر منبع درخور اعتمادی نیافتیم تا دریا بیم چه زمانی و به دست چه کسی ساخته شده و کدام خلیفه در آن سکونت داشته یا منسوب به کدام خلیفه است. در این زمینه به هیچ کتاب و دست نوشته‌ای دسترس نداشتیم و دانشمندی را هم نیافتیم که به سؤالاتمان پاسخ دهد.

۲. قصر خلیفه

بداعت ساخت قصر خلیفه از نظر مهندسی خبر از پیشرفت‌هایی در دوره‌های گذشته می‌دهد که نظیرش کمتر یافت می‌شود. قصر خلیفه از آثار جاودان عراق است و گمان می‌کنیم از ساخته‌های معتصم لعین باشد. این نظر را گفته یعقوبی در کتاب *البلدان* تأیید می‌کند. او می‌نویسد: «خیابان بزرگی که راه‌های مختلفی به قصر هارون بن معتصم، یعنی واثق، دارد در ادامه به دارالعامه و دارالخلیفه می‌رسد. دارالعامه جایی بود که خلیفه روزهای دوشنبه و پنج‌شنبه در آن دیدار عمومی داشت. او درباره خیابان دوم می‌گوید: «مجموع این زمین‌ها به باب بستان و قصور خلیفه می‌رسد؛ با این توضیح که صاحب قصر دارالعامه معتصم است و شاید این قصر نیز از بقایای قصور خلیفه باشد. قصور خلیفه به صیغه جمع گفته شده؛ چون آنچه امروز دیده می‌شود تنها یک قصر است که به نظر می‌رسد به صیغه جمع گفتنش درست نباشد؛ به همین دلیل از صیغه جمع به صیغه مفرد عدول کردند تا کلمه بر حقیقت واقع دلالت کند و به آن «قصر خلیفه» می‌گویند؛ زیرا میان عرب‌های عراق مرسوم است که گاهی کلمات را به جای یکدیگر به کار می‌برند. نیز شاید آنچه امروز دیده می‌شود به عنوان دارالعامه شناخته شود؛ چون برخی اهالی سامرا

همان طور که کمی پیش تر گفتیم، امروزه به آن دارالخلیفه می‌گویند؛ این اسم نیز ذهن انسان را به نظر اول نزدیک ترمی کند. در هر حال این قصر معتصم ملعون یا فرزند منحوش متوکل است.

در این قصر ایوان بزرگی وجود دارد که دو طرفش دو ایوان کوچک تراز آن - از جهت طول و عرض و ارتفاع - قرار گرفته است. ساختمان مقابل جهت شمال غربی است؛ اما طول ایوان بزرگ، که در وسط قرار گرفته، سیزده متر، و عرض آن هشت متر و نیم، و ارتفاعش ۲۵ متر است و انتهای آن از داخل دری است که به ایوان کوچک راه دارد و از جهت دیگر دارای منفذ نیست. عرض این درب سه متر و نیم، و ارتفاعش پنج متر، و عرض دیواری که دو طرف ایوان است سه متر است. دو ایوان کوچک کنار ایوان کبیر قرار گرفته که طول هر یک از آنها پنج متر و نیم در چهار متر و نیم از جهت عرض با ارتفاع ده متر است و عرض دیواری که دو طرف عقد بر آن استوار است دو متر است و برای هر یک از داخل دری است که به حجره کوچکی راه دارد؛ اما عرض درب دو متر، و ارتفاعش یک متر و نیم است. ساخت این بنا با گچ و آجر کلدانی است و بخشی از این آجر هم از نوع آجر مسجد جامع ملویه است و حیاط این منطقه نیز آجر فرش است.

از دو طرف دو دالان وجود دارد که طول هر کدام هفت متر است؛ اما دالانی که از طرف راست ایوان مقابل سمت شرق است یک سومش افتاده و دوسومش باقی مانده است و دالانی که از طرف شمال است و مقابل دالان سمت مغرب است دوسومش تخریب شده و تنها یک سومش باقی مانده است. پشت این ایوان از سمت جنوب شرقی ساختمانی متصل به آن است که مقدار کمی از آن باقی مانده است. این ساختمان تا سمت شرق ادامه پیدا می‌کند و از پشت ایوان مسافت هشت متر و نیم را طی می‌کند. بیشتر بنای بالای سطح ایوان از طرف شرق یا در حقیقت شمال شرقی فروریخته و آنچه باقی مانده نزدیک به سه و نیم متر طول دارد. ایوان بزرگی شبیه به ایوان اولی وجود دارد که چیزی از آن مگر بخشی از سنگ‌ها از بین رفته و میان این ایوان و دجله نزدیک یک کیلومتر است.

۳. سورا شناس

در فاصله ۱۳۰۰ متری از جهت شمال غربی از سامرا، سورا شناس قرار گرفته است. این اسم تا به امروز معروف است و این مضاف به شناس ترکی است. یعقوبی می گوید:

معتصم تکه ای از زمین را به شناس و تعدادی از اصحابش، که معروف به کرخ هست، بخشید و تعدادی از افراد دیگری از تُرک و غیر تُرک را به آنها سپرد و به آنها دستور داد که در این منطقه مساجد و بازار بسازند. شناس و اطرافیانش دست به کار شدند و زمینی را که متعلق به ایشان بود «کرخ» نامیدند و به آنها دستور داد تا غریبه میان خود راه ندهند، چه تاجر و چه غیر تاجر. آنها اجازه چنین ارتباطی را نداشتند و آزاد نبودند. معتصم عباسی قصری برپا کرد و آن را به نوکرش، شناس، هبه کرد و شناس و همراهانش نیز در آن سکونت یافتند و آن منطقه معروف به کرخ سامرا شد. سورا این بخش عبارت است از دیواری که برپا باشد و آن را با آجر و گچ ساخته باشند. میدان داخلی این دیوار نیز مملو از ویرانی های کوچک و بزرگ است و مساحتش به اندازه مساحت سور عیسی است که وقتی از آن عبور کنی و مسیرت را به طرف شمال غربی ادامه دهی بعد از پنجاه متر به مسیری شبیه خیابان می رسی که عرضش بیست متر است و تا ابودلف پنج کیلومتر فاصله دارد و از دو طرفش راه ها و مسیرهای بسیاری منشعب می شود. شاید این همان خیابانی باشد که یعقوبی در کتاب *بلدان* درباره اش می نویسد: «خیابان بزرگی از دارا شناس، که در کرخ است، به طول سه فرسخ تا قصور خلیفه کشید و عرض این خیابان دویست ذراع بود و چپ و راست خیابان توسط مردم گرفته شد».

۴. قصر ابودلف

نمی دانیم مراد از ابودلف در اینجا کیست؛ چون یادی از شخصی به نام ابودلف در تاریخ سامرا نیامده است؛ ولی می توان احتمالاتی در این باره مطرح کرد؛ برای مثال ابودلف

عجلی تا روزگار خلافت معتصم زنده بود و هفت سال از خلافت او را درک کرد. وی دو سال از این مدت را وقتی معتصم مقیم بغداد بود و پنج سال بقیه را مقیم سامرا بود؛ چون معتصم خلافت را در ماه رجب سال ۲۱۸ قمری غصب کرد و ابودلف عجلی در سال ۲۲۵ قمری وفات یافت. این تمام چیزی است که مورخان برآن اجماع دارند. ابودلف، یعنی قاسم بن عیسی بن ادريس بن معقل عجلی، یکی از بزرگان دولت عباسی است و در دوره هارون الرشید یکی از بزرگان و رهبران دولتی محسوب می شد. ابن خلکان می نویسد: «ابودلف یکی از فرماندهان مأمون و معتصم بود. ابودلف شخصی رازدار و بخشنده و ممدوح و شجاع و پیشگام در وقایع بود و در ادب هم دستی بر آتش داشت. در خوانندگی ماهر بود. کتاب صید و سلاح و سیاست ملوک از او به جا مانده است».

وقتی خیابان را ادامه بدهی در نهایت به منطقه ابودلف می رسی که مسجدی با سوری از آجر و گچ است؛ مانند آنچه جامع ملویه از جهت طول و عرض بود و شاید هم کمی بزرگ تر. اندازه آجرهایش از آجرهای مسجد ملویه بزرگ تر، و دارای ساختمانی محکم تر، و با مهندسی زیباتر است. دو طرف طاق مسجد فروریخته و دو طرف دیگر باقی مانده است. مناره ای شبیه مناره مسجد ملویه دارد که البته برخلاف آن پیچیده نیست، بلکه دایره وار و ستونی شکل است که محیط آن در پایین به ۱۳۰ متر، و در بالا نزدیک ده متر است و ارتفاع آن کمتر از ملویه (به اندازه پانزده متر) است. مسجد جامع هم نزدیک دجله است و میان آن تالاب آب حدود بیست متر است. پنجاه متر بالاتر نهر رصاصی بیرون می آید. در گذشته پلی از گچ و آجر بر روی نهر رصاصی تا مسجد ساخته شده بود که امروزه اثری از آن باقی نمانده است. در اطراف ابودلف، از طرف شرق و غرب، ویرانه هایی پراکنده به فاصله نیم ساعت وجود دارد. پس وقتی از این بخش عبور کردی به زمینی می رسی که مساحتی نزدیک به مساحت زمینی که از آن خارج شده ای دارد و سپس به قریه «الدور» می رسی. پشت روستای الدور به طرف شرق در فاصله ده دقیقه ای ویرانه ای به مساحت حدود سیصد متر مربع به نام «تل البنات» وجود دارد. که ما چیزی درباره آن نمی دانیم و

کسانی که شهرها را توصیف می‌کنند نیز چیزی درباره آن نگفته‌اند.

«الدور» به فتح دال به لغت و لهجه عوام، و «الدّر» به ضم دال به لهجه فصیح است. امروزه برخی به این قریه «قریة العلما» می‌گویند. الدور شهر کوچکی است که در منطقه سنگی و کوهستانی و کنار غاری بزرگ با تخته سنگ و صخره‌های عظیم ساخته شده است. این غار مشرف بر دجله بوده و به سمت غرب کشیده شده است. طول این قریه ۸۰۰ متر، و عرض آن ۳۵۰ متر، و مساحتش ۲۸۰ کیلومتر مربع است. تعداد خانه‌های این روستا ۱۵۰، و تعداد سکنه آن نزدیک به دو هزار نفر است که به پنج عشیره تقسیم می‌شوند:

۱. عشیره «شویخات» از تیره «جبور» هستند و تعداد آنها ۱۶۰ نفر، و رئیس آنها اسعد طه است. جبور نیز عشیره‌ای با تعداد بالا هستند که در سرتاسر عراق زندگی می‌کنند و تعداد آنها به هشتاد هزار نفر می‌رسد و بیشتر آنها در اطراف بغداد سکونت دارند. آنها در کرخ محله‌ای ویژه دارند که به محله جبور معروف است. رئیس این عشیره در بغداد یکی از تاجران شتر به نام عبدالله مهیدی است. تعدادی از آنها، بالغ بر پانصد نفر، در حاشیه شرقی دجله پنبه‌کار هستند و بزرگ آنها عبداللطیف بن سلامه است و همگی از اهل سنت‌اند.

۲. عشیره «ابوجمه» صد نفرند و رئیس آنها عتوی جدوع است.

۳. عشیره «ابومدلل» شصت نفرند و رئیس آنها عبدالله الرشید است.

۴. عشیره «مواسط» به نظرمی‌رسد به این سبب به این اسم نام‌گذاری شده‌اند که از نسل پیرزنی‌اند که زنان حرمسرای خلفای عباسی موهای خود را نزد او می‌آراستند. این عشیره ۱۴۰ نفرند و رئیس آنها محمد ملاخلیل است.

۵. عشیره «ابوحیدر» ۱۴۰ نفرند و رئیس آنها احمد شهاب است. میان این عشایر بیگانگانی هستند که به عشیره‌ای معروف یا منسوب نیستند. تمام این مردمان بر مذهب شافعی، از مذاهب اهل سنت، هستند و تعصب بسیاری دارند. برخی از آنها نیز حنفی‌اند و ریاست بزرگ آنها با اسعد طه است.

لهجه مردمان این قریه عربی فصیح است، جز اینکه، مثل لهجه اهالی موصل و تکریت و همین طور یهودی ها و مسیحی های مقیم بغداد، حرف راء را به صدای حرف غین تلفظ می کنند. به نظر می رسد این لهجه از لهجه های قدیمی دارالسلام بغداد و شهرهای مجاور شمالی و جنوبی آن است.

در معرفی ابوالقاسم عبیدالله بن محمد بن جرواسدی بنا برآنچه یاقوت حموی در معجم الادباء گفته چنین آمده است:

برخی از بزرگان علم نحو گفته اند که عضدالدوله دیلمی از ابوعلی فارسی خواست تا امام جماعتی را به او معرفی کند تا نمازش را به او اقتدا نماید و به او سفارش کرد که آن شخص جامع علوم عربیت، مخصوصاً قرائت، باشد. ابوعلی فارسی پاسخ داد: شخصی نمی شناسم که این چنین جامعیتی که مد نظر شماست را داشته باشد، مگر ابن جرو که همان ابوالقاسم عبیدالله بن محمد بن جرواسدی یکی از دوستان ابوعلی فارسی بود. عضدالدوله گفت که او را به نزد من بفرست. ابوالقاسم عبیدالله آمد و عضدالدوله نمازش را به او اقتدا کرد. فردای آن روز ابوعلی فارسی به نزد عضدالدوله آمد و درباره ابوالقاسم عبیدالله از عضدالدوله جويا شد.

او گفت: او آن چنان است که توصیفش کردی. فقط یک ایراد دارد و آن این است که نمی تواند حرف راء را خوب ادا کند و آن را به صدای غین تلفظ می کند؛ مانند عادت بغدادی که در غالب موارد چنین می کنند. ابوعلی به سراغ ابوالقاسم عبیدالله رفت و گلایه عضدالدوله را به او گفت و سؤال کرد: چرا حرف راء را به درستی تلفظ نمی کنی و صدای آن را به شکل غین ادا می کنی؟ او پاسخ داد: زبانم به این شکل عادت کرده و نمی توانم آن را تغییر دهم.

سیوطی می گوید: «تبدیل صدای راء به غین در تلفظ، لغت و لهجه معروفی در عرب است» (سیوطی، بی تا، ج ۱، ص ۲۶۹).

خانه‌ها در روستای الدور از سنگ و گچ است، و نه از آجر یا گِل به تنهایی یا با هم. شغل غالب مردم کرایه مرکب و ساخت کلک و قایق است. کلمه «کلک» بر «اکلاک» جمع بسته می‌شود، با اینکه کلمه عربی اصیل نیست، بلکه از کلمات وارداتی به زبان عربی است. درباره اینکه این کلمه از چه زبانی وارد عربی شده دو احتمال وجود دارد: اول، این کلمه فارسی اصیل است و در اصل «کالک» با الف وسط بین کاف اول و لام بوده و به معنای «نی» است. البته در فارسی هم به صورت «کلک» بدون الف به کار می‌رود.

دوم، این کلمه آرامی بوده و در اصل «کَلَب» با باء بوده و به عربی که وارد شده باء به کاف تبدیل شده است (جوهری، بی تا، ماده کلک). در ساخت کلک تنها از چوب استفاده می‌شود. قایق یا عبره مثل کلک برای حمل و نقل روی آب است؛ ولی از آن کوچک تر است و برخلاف کلک در ساختنش هم از چوب و هم آهن و چیزهای دیگر استفاده می‌شود. روبه روی قریه الدور و در دهانه غار قبه و بارگاه امام محمد دوری قرار گرفته که اهالی این منطقه امروزه او را «محمد الدّر» صدا می‌زنند. عیسی قادری بندچی در کتاب جامع الانوار می‌گوید: «نسب این آقا به امام موسی بن جعفر علیه السلام می‌رسد و از بزرگان و اعظام است. او صاحب نفس و دارای کرامات عجیب و غریب بوده و در قریه الدور وفات یافته است».

اهالی روستا گمان می‌کنند که روستای الدور به نام امام محمد الدّر نامگذاری شده است؛ یعنی اسم روستا الدّر بوده است، ولی ضمّه را اشباع کرده اند تا با کلمه «دُر» در زبان ترکی به معنای «ایست» اشتباه نشود؛ اما این توجیه درست نیست؛ چون آنها نمی‌دانند که این روستا از ابتدا و پیش از آمدن امام محمد الدّر به نام «الدوری» بوده است. اهالی الدور عصر هر پنج شنبه به زیارت این امامزاده می‌آیند و از او حاجت را می‌خواهند و برای ایشان نذر می‌کنند. در روستای الدور پنج مسجد وجود دارد:

۱. جامع کبیر: برخی معتقدند این مسجد ساخته عمر بن عبدالعزیز است؛ ولی مستندی برای این انتساب وجود ندارد. این مسجد، با ارتفاع هشت متر دیوار و گلدسته‌ای

بیست متری، مساحت ۱۵۰ متری دارد و مقبره اجدادی آل مدلل، از جمله مرقد شیخ عبدالعزیز و شیخ حمد، در آن قرار دارد.

۲. جامع الساده: این مسجد قدیمی است و سازنده اش معلوم نیست. با تخریب مسجد در چند سال گذشته عرب هایی که به «ساده» معروف بودند، از تیره سادة النعیم از عشیره ابوجمه، اقدام به بازسازی آن کردند.

۳. مسجد شویخات: این مسجد قدیمی است و سازنده اش معلوم نیست.

۴. مسجد مواشط: امروزه ویرانه ای از این مسجد به جا مانده است.

۵. جامع ابوحنبل: این مسجد قدیمی است و سازنده اش معلوم نیست و امروز تنها ویرانه ای از آن باقی مانده است.

در فاصله ۴۸ کیلومتری شمال غربی قریه الدور، نهری موسوم به «نهر حفر» به طول شصت کیلومتری وجود دارد که به نهر رصاصی می ریزد.

در مسیر «تل الذهب» جریان دارد که نصف آن به زیر دجله می ریزد. همین طور در این مسیر حدود صد خانوار از اعراب جبور در «تل ماحوز» زندگی می کنند و گله دار و دامدارند و خانه هایشان تماماً از پشم و موی حیوانات ساخته شده است. ظاهراً وجه تسمیه تل ماحوز این است که آنجا قصر معظمی وجود داشته و شاید به منظور اشراف بر تحرکات دشمن ساخته شده باشد. ابن منظور می گوید: «شامیان مکانی که بین آنها و دشمنانشان باشد را «ماحوز» می گویند و برخی گفته اند که میم آن زائد است و از «حزت الشیء» به معنای محافظت می آید. ابن اثیر به نقل از ازهری این احتمال را رد می کند و ازهری معتقد است این کلمه یعنی ماحوز عربی نیست» (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ماده محز). ما هم معتقدیم این کلمه کلدانی یا سریانی یا بنا بر نظر صحیح تر آرامی و به معنای پناهگاه و حرز یا شهر کوچکی دارای سوراخ است و در آن زبان از ریشه «محز» گرفته شده است. شاید نظر صحیح تر این باشد که این کلمه از ریشه «حوز» گرفته شده و میم، به سبب کثرت استعمال، مثل حرف اصلی در کلمه جای گرفته است؛ مانند اینکه عرب می گوید: «تمذهب فلان»؛ در

حالی که از ماده «ذهبظ است». با این وصف تل ماحوز مکانی برای مواظبت از احوال دشمن بوده که در مرز ساخته شده است و شاید کنارش شهر کوچکی بوده که الآن زیر خروارها خاک مدفون است و امروز تنها تلی از آن قابل مشاهده است.

درباره تاریخ این مناطق گفته اند: متوکل در اول محرم سال ۲۴۷ قمری به قصر جعفری، نزدیک روستای الدور، آمد و سوم شوال همان سال به درک واصل شد. او در همین قصر جعفری به قتل رسید. یعقوبی می گوید:

قصر جعفری به دستور متوکل در مدت یک سال ساخته شد؛ اما باید توجه داشت که تل ماحوز از مجموعه قصر جعفری نبوده است. امروزه از قصر جعفری هیچ اثری نیست و بعد از به درک رسیدن متوکل هیچ کسی در آن سکونت نکرد و آن مکان منحوس رو به خرابی گذاشت. منتصر بعد از مرگ پدرش، متوکل، به سامرا برگشت و به همه مردم ساکن تل ماحوز دستور داد تا از آن منطقه کوچ کنند و بروند و بدین وسیله تل ماحوز و قصر جعفری از سکنه خالی و خراب شد.

نه فقط قصر جعفری بلکه خانه ها و بازارچه های مرتبط با آن نیز ویران شد و به مکانی وحشت انگیز بدل شد که گویی هیچ گاه سکنه ای نداشته است و همین یک عامل سبب فراموشی قصر جعفری در کتاب ها و از یادها شد. امروزه در تکریت گروهی از مردم معروف به «جعافره» هستند که برخی آنها را «جعفریه» می نامند. برخی مردم عراق گمان می کنند که آنها از نسل و ذریه کسانی اند که در روزگار متوکل در قصر جعفری زندگی می کردند و این اسم بر آنها مانده است؛ ولی واقع این گمان درست نیست، بلکه آنها از نسل فردی به نام جعفر، جد پنجمشان، هستند و منسوب به او شده اند و ارتباطی با قصر جعفری ندارند.

و در پایان ...

سامرا در شرق رودخانه دجله و شمال بغداد واقع شده است. این شهر مرکز استان صلاح الدین است و در فاصله ۱۲۴ کیلومتری بغداد واقع شده است. سامرا از شرق به

کرکوک، از شمال به استان نینوا، از غرب به استان الانبار، و از جنوب به بغداد منتهی می‌شود. متوکل امام هادی علیه السلام را از مدینه به بغداد، و سپس به سامرا آورد تا اینکه همان جا در زمان حکومت معتز مسموم شد و به شهادت رسید. امام حسن عسکری علیه السلام نیز به همراه پدرش در سال ۲۳۳ قمری به سامرا آورده شد و ایشان هم با مسمومیت به شهادت رسید. غیر از مرقد مطهر این دو امام بزرگوار، مراقد شخصیت‌های مهمی از شیعه نیز در سامراست:

- حضرت نرجس خاتون علیه السلام مادر گرامی امام عصر علیه السلام
- حضرت حکیمه خاتون دختر امام جواد علیه السلام و عمه امام عسکری علیه السلام (پایین پای امامین عسکریین علیه السلام مدفون است).
- جناب حسین بن علی الهادی فرزند امام هادی علیه السلام و برادر امام عسکری علیه السلام؛
- جناب سمانه خاتون یا سمانه مغریبه ملقب به «ام الفضل» مادر امام هادی علیه السلام (کنار فرزندش دفن شد).
- جناب سوسن خاتون مادر امام عسکری علیه السلام؛
- ابرهیم اشتر نخعی فرزند مالک اشتر در منطقه دُجیل در نزدیکی سامرا؛
- جمیل بن دراج از محدثان شیعه در منطقه دُجیل در روستای طارمیه؛
- ابوهاشم جعفری از محدثان و راویان شیعه (قبر او داخل ضریح عسکریین علیه السلام است)؛
- ابن سکیت ابویوسف یعقوب بن اسحاق اهوازی؛
- علامه نجاشی، رجالی بزرگ متولد ۳۷۲ و متوفی ۴۵۰ قمری در مطیرآباد (مطیرآباد یا «مطیره» روستایی در نواحی سامراست)؛
- آیت الله آقارضا همدانی از مراجع تقلید قرن سیزدهم؛
- زید بن موسی بن جعفر علیه السلام معروف به زید النار؛
- جناب سید محمد بن علی الهادی علیه السلام معروف به امامزاده سید محمد در شهر بلد در ۴۵ کیلومتری سامرا.

نتیجه گیری

به تحقیق بنیانگذار شهر تاریخی سامرا معتصم عباسی نبوده است؛ زیرا شواهد متعددی وجود دارد که این شهر در دوره پیش از اسلام و احتمالاً در دوره ساسانیان تأسیس شد و معتصم آنجا را برای ادامه خلافت برگزید و خود او و سایر خلفای هفت گانه پس از او - که در سامرا بودند - به ساخت قصرهای مجلل و بی فایده، آن هم از بیت المال مسلمین پرداختند؛ حتی نامگذاری این شهر به «سامرا» کار معتصم و سایر خلفای عباسی نیست. ظاهراً بهترین منبع در این زمینه نوشته های دکتر هرتسفلد است که با اینکه نه عرب است و نه عربی می داند و نه مسلمان است، گوی تحقیق و تدقیق در مسائل سامرا را از دیگران ربوده است. او چهار کتاب درباره سامرا در سال های ۱۹۰۷، ۱۹۱۴، ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ میلادی نوشت. نکته اینجاست که سامرای قدیمی بیش از سه کیلومتر از سامرای فعلی فاصله دارد و سامرای فعلی به دست معتصم به سال ۲۲۱ قمری ساخته شد و برخی محققان معتقدند ساختن سامرا پنجاه سال به طول انجامید. تقدس این شهر به خاطر مراقد مطهر امامان شیعه در آن است. سامرا هم جنبه های دینی مهم دارد و هم از نظر باستان شناسی و تاریخی اهمیت فراوان دارد که هر کدام از این دو جنبه برای اهلس مغتنم است.

منابع

۱. ابن بطوطه، ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن محمد طنجی (۱۴۱۷ق)، الرحلة، [بی جا].
۲. ابن خلکان، احمد بن محمد، (بی تا)، وفيات الأعیان و أبناء أبناء الزمان، دارالثقافة، لبنان.
۳. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (۱۹۹۹م)، مقدمه ابن خلدون، دارالکتاب المصری، قاهره.
۴. ابن عبری، ابوالفرج بن هارون، (بی تا)، تاریخ مختصر الدول، بیروت.
۵. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، دارصادر، بیروت.
۶. انصاری، خواجه عبدالله (۱۳۶۲ش)، طبقات الصوفیة، انتشارات توس، تهران، چاپ اول.
۷. جوهری، اسماعیل بن حماد فارابی (۱۴۰۷ق)، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة، دار العلم للملایین، بیروت.

۸. دجیلی کاظم (۱۴۳۷ق)، سامراء فی مجلة لغة العرب، مرکز تراث سامرا، نجف اشرف، چاپ اول.
۹. زبیدی، محمد بن محمد (بی تا)، تاج العروس من جواهر القاموس، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۱۰. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر (بی تا)، المزهرة فی علوم اللغة و انواعها، دارالکتب العلمیة، بیروت.
۱۱. قشیری، عبدالکریم بن هوازن (۱۳۷۹ش)، رساله قشیریہ، ویرایش محمد حسن فروزانفر، انتشارات علمی و فرهنگی، [بی جا]، چاپ ششم.
۱۲. یاقوت حموی، شهاب الدین ابو عبدالله (بی تا)، معجم البلدان، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۱۳. یعقوبی، احمد بن اسحاق (۱۴۰۸ق)، البلدان، دار احیاء التراث العربی، بیروت.